



سازگاری و مقاومت در مهاباد

تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان:

قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

کامیل احمدی

سازگاری و مقاومت در مهاباد

تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین نوجوانان:
قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

کامیل احمدی



نشر مہری

پژوہش * ۵۶

سازگاری و مقاومت در مہاباد
تأثیر رسانه‌ها، تفاوت‌های جنسیتی و مقاومت در بین
نوجوانان: قوم‌نگاری تصویری از کردستان ایران

نویسنده: کامیل احمدی

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۹ |
شابک: ۹۷۸-۱-۹۱۴۱۶۵-۴۸-۱

صفحه آرای و طرح جلد: استودیو مہری

مشخصات نشر: نشر مہری: لندن
۲۰۲۱ میلادی/۱۳۹۹ شمسی.
مشخصات ظاہری: ۱۰۰ ص: مصور.
موضوع: قوم‌نگاری. ایران.

کلیہ حقوق محفوظ است.

© ۲۰۲۱ کامیل احمدی.

© ۲۰۲۱ نشر مہری.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



فهرست

۵	قدردانی و تشکر
۷	پیش‌گفتار
۹	محل تحقیق: مهاباد و مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
۱۵	روش تحقیق
۱۹	اهمیت تکنیک‌های بصری
۲۳	قوم‌نگاری پروژه‌های عکاسی کودکان و نوجوانان
۲۴	۱. تأثیر فرهنگ قومی بر مصرف‌گرایی
۳۶	۲. رفاه اجتماعی و خدمات عمومی
۴۶	۳. تفاوت‌های جنسیتی
۵۸	تحلیل عکس‌ها
۶۵	نظر بازدیدکنندگان نمایشگاه درباره عکس‌ها
۷۷	نتیجه‌گیری
۸۵	منابع



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مهاباد، ایران - تابستان ۱۳۸۵

قدردانی و تشکر

مایلم مراتب قدردانی خود را از تمام کسانی اعلام کنم که کمک و پشتیبانی شان این تحقیق را ممکن ساخت؛ از مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مدیران و پرسنلش به سبب پذیرفتن من برای کار کردن در میانشان، یونیسف (UNICEF) برای در اختیار قرار دادنِ پیشینه اطلاعاتی بسیار کارآمد، انجمن ها و سازمان های مردم نهاد حوزه کودکان در ایران به سبب کمک برای برقراری ارتباطات حیاتی در این تحقیق، استادان و کارشناسان دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برای توصیه های مفید و بازخوردی که از داده های جمع آوری شده در اختیارم قرار دادند، افراد فراوانی در ایران و مناطق کردستانات و بریتانیا که از آنها نامی برده نخواهد شد. همچنین از پروفیسور پیترو پارکس برای راهنمایی و حمایت مداومش و پرسنل اداری دانشکده مردم شناسی دانشگاه کنت دکتر سارا کیلر برای کمک ها و راهنمایی هایشان در مشاوره میدانی، بازنویسی تحلیل ها و متن این تحقیق، پروفیسور بیل واتسون برای توصیه های ارزشمند میدانی، و گلن بومن برای حمایت های بی دریغشان نیز سپاسگزارم. از نوجوانان مهابادی متشکرم که گشاده رویی و تمایلشان برای اشتراک گذاری آرا و دیدگاه هایشان تمام این داده های قوم نگارانه را فراهم آورد.

NOT FOR DISTRIBUTION

پیش‌گفتار

پژوهش میدانی این تحقیق در اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ شمسی (برابر با می ۲۰۰۶ میلادی) در جنوب استان آذربایجان غربی واقع در شمال غربی ایران و در شهر کردنشین مهاباد (که از نظر جغرافیایی، به مناطق جنوبی این استان و استان‌های کردنشین مجاور «کردستان یا کردستانات» نیز اطلاق می‌شود) آغاز شد. این فرایند با همکاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انجام شد و در طی سه ماه کار با کودکان و نوجوانان و نیز اعضای کادر این مرکز و والدین و مسئولان محلی، داده‌های عکاسی و متنی و مصاحبه‌ای جمع‌آوری شد.

هدف اولیه این پژوهش بررسی عواملی در بین جمعیت نوجوان / جوان مهاباد بود که احساس تعلق به مکان را پدید می‌آورد. یکی از اهداف پژوهش آن بود که بر مصرف اشکال رسانه‌ای محلی، ملی، و فراملی در میان گروه هدف نگاهی داشته باشد و نحوه تأثیر این مسئله بر نگاه جامعه هدف از

وقایع و فضای محلی و نیز روشی که برای روایت این دو مورد برمی‌گزینند بررسی شود. با استفاده از روش‌های عکاسی بازتابانه، از گروه هدف خواسته شد تا عکس‌هایی با این مضمون تهیه کنند که به نظرشان با جریان وقایع محلی و جایگاه خودشان در این فرایندها مرتبط بود. سپس محصول کارشان در نمایشگاهی عمومی در مهاباد به مدت یک هفته در معرض نمایش گذاشته شد و در این محل، به دلیل ثبت واکنش مخاطبان نمایشگاه در یک دفتر یادبود و نیز یادداشت‌های خود شرکت‌کنندگان که در لحظه مشاهده سوژه عکاسی نوشته شده بود، داده‌های بیشتری جمع‌آوری گردید.

کارهای تولیدشده به وسیله افراد نوجوان دختر و پسر نشان‌دهنده نیروهای تأثیرگذار چندگانه و گاه متعارضی است که در زندگی قشر جوان ایران حضور دارد، جایی که تصاویر آرمانی از «غرب» می‌تواند حس شخصی آن‌ها از مکان را به چالش کشد یا تحکیم کند. قواعد رسانه‌ای و «داستان‌گویی» فرهنگ عامه، یعنی گفتمان‌هایی که برای توصیف امور جاری و شرایط اجتماعی در تلویزیون‌های ماهواره‌ای آسیا و اروپا، فیلم‌ها، رسانه‌های مجازی و چاپی مثل روزنامه‌ها و نشریه‌ها، و نیز رویه‌های محلی مورد استفاده قرار می‌گیرند، نه تنها در انتخاب مضامین متقدم از سوی قشر جوان مؤثر بوده‌اند، بلکه نحوه نگریشان به این مضامین و ارتباط آن‌ها با زندگی‌شان را نیز شکل داده‌اند. به‌ویژه با توجه به مسئله جنسیت، به نظر می‌رسد که میل شدیدی برای مباحثات عمومی‌تر و در عین حال، تردید در باره نقش مثبت یا منفی تأثیرات مختلط (چندگونه) وجود دارد. به علاوه اشکال محلی هویت، که بر مقاومت کردها در برابر ملی‌گرایی حاکم مبتنی است، و بافت غالب در ارتباط با وقایع اخیر جهانی، که ایران را در تقابل سیاسی مستقیم با قدرت‌های غربی قرار داده است، در پاره‌ای مواقع قابل تشخیص‌اند.

محل تحقیق: مهاباد و مؤسسه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان مهاباد شهری در جنوب شمال غربی ایران است و در دره باریکی در جنوب دریاچه ارومیه، در ارتفاع ۱۳۰۰ متری از سطح دریا قرار گرفته است. نام مهاباد (مه + آباد) ترجمه فارسی نامی مانوی به معنای مکان ماه است که البته با کلمه کردی مانگ هم ریشه است. البته در فرهنگ فارسی برهان قاطع، درباره واژه مهاباد چنین نوشته شده است که نام اولین پیغمبری است که به عجم مبعوث شد و کتابی آورد که آن را دساتیر خوانند. در منابع دیگر نیز درباره این نام چنین آمده است: «بعضی نیز بر این اعتقاد هستند که مهاباد به معنای جایی است که بزرگان آن جا را آباد کرده اند. این منطقه قدیمی در زمان های پیشین مرکز نواحی کردنشین بوده و بطليموس آن را داروشاه و راولیستون به نام داریاس نامیده است. مانوی ها شاخه ای از تاریخ رنگارنگ مهاباد هستند که حتی امروزه هم به سبب نقش پیشگامانه در مقاومت جنبش های ملی گرایانه کردی و اهمیت تاریخی و سیاسی، در کنار ارائه برخی از شناخته شده ترین شاعران و نویسندگان سنت ادبی کردی به یاد آورده می شوند (Van Bruinessen, 1992, p. 28). تأثیرات مدرنیزاسیون در مهاباد آشکار است و این شهر الگوی دیگر شهرهای کردنشین در منطقه مکریان است و حتی از استان آذربایجان غربی نیز پیشی گرفته است. تا حدودی به همین دلیل، این شهر با هویت محلی خود در کشمکش است و بین این مدرنیته از یک سو و تلاش هایی برای حفظ روش زندگی سنتی و مشخصه های هویتی کردی از سوی دیگر، تنش برقرار است. با مهاجرت های عظیم قبایل منگور و محال از مناطق روستایی اطراف به مهاباد در جست و جوی کار و آسایش زندگی شهری، این شهر نه تنها از بسیاری جهات در حال گسترش است، بلکه از دیدگاه ساختار اجتماعی - اقتصادی نیز حالت دوقطبی به خود گرفته است. مهابادی های ثروتمند و طبقه بالا، شهرنشین های باثبات، در حال هم زیستی با خانواده های مهاجر فقیری هستند که مهارت های کشاورزی شان بدون استفاده مانده است و با توجه به این شرایط، حتی شهروندان تحصیل کرده

نیز با نرخ بالای بیکاری مواجه‌اند. شواهد زیادی وجود دارد که این مهاجران روستایی، برای حفظ خود، درگیر معاملات اقتصادی بازار سیاه، از جمله قاچاق الکل و سیگار از مرزهای کردستان عراق به مهاباد و سپس فروش آن‌ها به مراکز شهری بزرگ‌تر ایران، شده‌اند. منطقه پشت‌تپ در حاشیه مهاباد به سرکردگی شورش‌ها و سرچشمه تظاهرات ضد دولتی جوانان و بیکاران معروف است و همچنین به عنوان مکانی برای خودمختاری غیررسمی جنبش‌های کردی شناخته می‌شود، زیرا ترس نیروهای امنیتی دولتی از طغیان‌های قدرتمند و گاه خشونت‌بار قشر جوان این منطقه را از بسیاری جهات، به نوعی «منطقه ممنوعه» تبدیل کرده است. این مسئله حتی به عدم سرمایه‌گذاری دولتی در این منطقه دامن زده است و در نتیجه ناحیه را در حالتی توسعه نیافته قرار داده است. یک مورد استثنای قابل توجه در این زمینه مؤسسات آموزشی است که نهایتاً مبنای این کار را بر آن‌ها گذاشتم. در مهاباد دو شاخه «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» وجود دارد که هر دو در دوران پهلوی دوم و پیش از انقلاب ۱۳۵۷ شمسی بنا نهاده شده‌اند. یکی از این مراکز به وسیله مرد محترمی اداره می‌شود که پیش از انتقال به کانون، در شانزده سال پیش، کارمند اداره ارشاد اسلامی بود و از سال ۱۳۷۹ شمسی، مدیریت هر دو مرکز را برعهده دارد (هم‌اکنون بازنشسته شده است)؛ از رفتار او این گونه برمی‌آمد که درباره نقش جنسیت‌های زن و مرد افکار محافظه‌کارانه داشته باشد و همواره در نظر داشت که برای بیشتر امور، از اداره مرکزی ارومیه تأییدیه بگیرد. او درباره پوشش و رفتار دختران، به ویژه اعضای جدید (که برخی از آن‌ها شاگردان من بودند)، حساسیت داشت و پوشش معین یا رفتار مشخصی را می‌پسندید. شعبه دوم کانون تحت مدیریت خانم جوان تحصیل کرده و محترمی از یک خانواده نسبتاً مرفه مهابادی قرار داشت. در کنار ایشان، دو کارمند دیگر نیز مشغول کار بودند که هر دو حرفه‌ای بودند و روابط دوستانه مناسبی با مراجعان جوان داشتند. برخلاف این که کانون به طور رسمی در

سیاهه مؤسسات دولتی قرار ندارد، ولی ۵۰٪ بودجه آن از طریق مجلس شورای اسلامی تأمین می‌شود. در خارج از ایران، کانون بیشتر به سبب ارتباطش با یونیسف و مشارکت در رویدادهای بین‌المللی برای نوجوانان شناخته می‌شود.

به علت اقامت و تحصیل در خارج از ایران و مدت‌ها دوری از اجتماع ایران، بسیاری از سازوکارهای اداری مرسوم برایم ناآشنا بود و برای همین، مرتب در حال گرفتن توصیه و مشاوره برای پیشبرد درست‌تر روند تحقیق بودم. به من اطلاع داده شد که برای اجرای کار، مثل کار کردن با هر سازمان دولتی دیگری، لازم است مجوزهای محلی و استانی را فراهم کنم که شاید با مراجعه به اداره مرکزی کانون در ارومیه، مرکز استان آذربایجان غربی، این کار ممکن باشد. برای برقراری روابط مناسب کاری، جلسه‌ای با حضور رئیس کانون در مهاباد، مدیر آذربایجان غربی کانون، رئیس برنامه ریزی هنری، و نیز یکی از مشاورانشان در یکی از ادارات ارومیه ترتیب دادیم. این گونه مؤسسات سیستم نظارتی پیچیده‌ای دارند که براساس آن، تقریباً تمامی افراد تحت نظر حراست قرار دارند که وظیفه این دایره حراستی زیر نظر گرفتن کارها برای حصول اطمینان از رخ ندادن رفتار غیرمتعارف یا «غیراسلامی» و مغایر با اصول و قوانین است. پرسنل کانون درباره کار پیشنهادی و معرفی نامه‌ای که از دانشگاه از کنت بریتانیا و دانشگاه تهران به همراه داشتم محتاط ولی پشتیبان بودند و بعد از چند تلاش نافرجام برای آغاز کار، بالاخره مجوز لازم را به دست آوردم و تحقیق را به جریان انداختم. در بدو امر، مسئولان اداره مرکزی ارومیه خاطر نشان کردند که کارگاه‌های داستان‌گویی کودکان هم برای پسران و هم برای دختران قابل قبول است، ولی تشکیل کارگاه‌های عکاسی فقط برای کودکان بزرگ‌تر و نوجوانان پسر امکان‌پذیر است. خوشبختانه در بازگشت به مهاباد، رئیس محلی کانون در سکوت آسان‌گیری کرد، شاید به این دلیل که با حضور پسران به تنهایی تعداد به حد نصاب نمی‌رسید. البته

این موجب مسرت بود، زیرا کلاس‌ها بدون مشارکت نوجوانان دختر چیزی جز ناکامی به حساب نمی‌آمد، هم از لحاظ تعداد مشارکت‌کنندگان و هم از لحاظ داده‌های باارزشی که در اختیار قرار دادند.

برای دستیابی به تعداد کافی شرکت‌کنندگان و دسترسی به محدوده گسترده‌تری از جوامع، با پرسنل کانون به توافق رسیدیم که اعلامیه‌ها را در نقاطی از شهر پخش کنیم و به سبب روابط کانون با وزارت آموزش و پرورش، رونوشت برنامه موردنظر از طریق دورنما به تمامی مدارس ارسال شد. تعدادی پوستر تبلیغاتی بزرگ نیز در مناطق برجسته مرکز شهر و نزدیک به دانشگاه مهاباد نصب شد. برنامه این‌طور بود که کار را دو هفته پس از ورود به ایران آغاز کنیم، ولی این اتفاق رخ نداد، زیرا به وزارت آموزش و پرورش ایران دستور داده شده بود که مدارس را برای تعطیلات تابستانی، زودتر از موعد مقرر تعطیل کنند تا امتحانات مدارس با جام جهانی فوتبال تقارن نداشته باشد. حامی این تصمیم رئیس جمهور وقت ایران، محمود احمدی‌نژاد، بود. از دیدن علاقه شدید مردم به فوتبال متعجب شده بودم، علاقه‌ای که به چنین اقداماتی از سوی دولت منجر شده بود.

با توجه به این مسئله که نزدیک به نیمی از جمعیت ایران کمتر از ۲۵ سال سن دارند و جمعیت جوان زیادی دارد، هنوز هم برای یافتن بازه‌ای مشتمل بر عموم مردم، جهت حضور در کلاس‌هایی که برای جمع‌آوری داده ترتیب داده شده بود، با مشکل روبه‌رو بودم. هنجارهای فرهنگی چنین می‌گویند که تبلیغات بی‌نام توجه چندانی بر نمی‌انگیزند و ثابت شد که بیناکنش‌های مستقیم با آموزگاران و بزرگان منطقه مؤثرترین راه برای جلب حمایت و توجه است. همچنین به دلیل الزامات تحقیق و زمان و ارزش کمتری که در محله‌های کارگرنشین برای آموزش و اوقات فراغت جوانان قائل‌اند، چندین بار نیز برای جلب خانواده‌ها و جوانانی که با سازوکارهای آموزشی بیگانه‌ترند، به این قبیل محله‌ها، از جمله پشت‌تپ، سر زدم. همان‌طور که

پیش‌بینی می‌شد، بیشتر ثبت‌نام‌کنندگان همان مراجعان همیشگی کانون بودند. در رتبه بعدی، افراد دیگری بودند که از طریق دوستان و آشنایانشان و یا تلاش‌های شخصی خودم، در جامعه بزرگ‌تر، در جریان ماجرا قرار گرفته بودند. کلاس‌ها با بیست و هشت دانش‌آموز زیر هجده سال شروع به کار کرد؛ هجده دختر و ده پسر که غالباً بین چهارده تا هفده سال داشتند. ضمن این‌که در کلاسی جداگانه، هنرجویانی مسن‌تر، از جمله برخی از کارمندان کانون، هم بودند که داده‌های به‌دست‌آمده از آن‌ها در تحلیل نهایی لحاظ نشد.

کلاس‌های دختران و پسران مجزا بود و در ابتدای دوره، مدیر کانون اطمینان حاصل کرد که هیچ‌گونه اختلاطی صورت نگرفته است، کما این‌که انتخاب زمان و نوبت کلاس‌ها در اختیار من بود. با این اوصاف، بعد از گذشت دو یا سه هفته، دیگر حساسیت درباره این موضوع چندان مشهود نبود و من هم کم‌کم کلاس‌ها را مختلط کردم، زیرا تعداد پسران برای برگزاری کلاس جداگانه کافی نبود و همچنین با توجه به این مسئله که تمام دختران و پسران در مدارس جداگانه درس می‌خوانند، درباره مشاهده واکنش نوجوانان آنان نسبت به جنس مخالف نیز کنجکاو بودم. البته هر دو جنس در رفت‌وآمدهای خودشان به کانون قاعداً همدیگر را می‌دیدند و به‌دور از چشم مسئولان آن‌جا، در پارک (کانون در وسط پارکی کوچک بنا نهاده شده بود) اختلاط می‌کردند. روزانه چهار کلاس تشکیل می‌شد؛ دو کلاس صبح و دو کلاس بعد از ظهر برای دختران و پسرانی که در نوبت‌های متفاوت صبحی یا بعد از ظهری به مدرسه می‌رفتند. متعاقب این‌ها، چهار ساعت در هفته هم برای کارمندان کانون و بزرگسالان کلاس برگزار می‌شد که در آن کلاس‌ها، به بررسی تأثیر تصاویر و رسانه‌ها بر نوجوان و نحوه تحلیل نقاشی‌ها و عکس‌های تولیدشده از سوی هنرجویان نوجوان می‌پرداختم. در میان جمع دختران، سه زیرمجموعه متمایز قابل مشاهده بود؛ گروه

اول همان اعضای کانون شماره یک بودند که مراجعان همیشگی و آشنا به فعالیت‌های فوق برنامه ارائه شده توسط مؤسسه و قوانین و هنجارهای رفتاری درون کانون به شمار می‌رفتند. گروه دوم از کانون شماره دو بودند و این عده تمایل بیشتری به دوره نشان می‌دادند و مشخص بود که از روی اجبار حاضر نمی‌شوند و نمایش و رویکرد متفاوتشان نسبت به گروه اول کانون کاملاً به چشم می‌آمد. همچنین هنگام کار در گروه‌های کوچک‌تر یا برای نمایشگاه، رقابت بین این دو دسته محسوس بود. گروه سوم افرادی بودند که به صورت شفاهی از برنامه آگاه شده بودند. در حالی که مراجعان همیشگی کانون به طور یکپارچه از طبقه متوسط بودند، گروه آخر قشرهای مختلفی از جامعه محلی را در بر می‌گرفت؛ برخی از خانواده‌های مرفه با والدین تحصیل کرده آمده بودند و برخی نیز از طبقه کارگر و مناطق فقیرنشین مهاباد مثل پشت‌تپ.

چند جلسه بحث به روش «متمرکز بر گروه» ترتیب دادم تا شرکت کنندگان جوان بتوانند با هم ارتباط بگیرند و تعامل داشته باشند و همچنین درکی درباره هنر عکاسی، پیش از آغاز کار عکاسی عملی به دست آورند. متوجه شدم که دخترها تمایل بیشتری برای یادگیری و مشارکت در موارد مورد نظر دوره دارند. بیشتر آن‌ها ایده مشخصی از کار مورد نظرشان برای پروژه‌ها در سر داشتند و می‌دانستند با چه رویکردی پروژه خود را پیش ببرند. در عین حال، از موانع و مشکلات اجتماعی پیش رویشان نیز به خوبی آگاه بودند. بیشترشان در برابر هنجارهای موجود رفتار اجتماعی، ابراز سرخوردگی می‌کردند و با توجه به این که پسران آزادی بیشتری داشتند، احساس می‌کردند مورد تبعیض قرار گرفته‌اند. پندار عمومی بر این بود که پسرها آزادند بدون نظارت خانواده هر جایی بروند و صرفاً به این خاطر که پسرند، قادرند بیشتر کارهایی را که احتیاجی به اجازه ندارد انجام دهند. همچنین در مواردی باور داشتند که اگر دخترها تنها بیرون بروند (غیر از وقت مدرسه و مخصوصاً شب‌ها بعد از

تاریک شدن هوا) نه تنها کار نامناسبی خواهد بود، بلکه این عمل به عنوان یک عیب (کار ناشایست یا شرم‌آور) تلقی خواهد شد. دختران از این موضوع ناراحت بودند که پسرها مرتباً به یک دختر برچسب می‌زنند که «دختر خوبی نیست».

در باره والدین، باید بگویم که آن‌ها بی‌چون و چرا قبول داشتند که قانون برای کودکانشان مؤسسه‌ای امن و متعهد است و در مورد روش‌ها یا هنرهایی که به آن‌ها آموزش داده می‌شد کنجکاوی نمی‌کردند. این مسئله برخلاف ترس فزاینده‌ای است که درباره «خطرات» بالقوه‌ای وجود دارد که ممکن است کودکانشان در معرض آن‌ها باشند و در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. با وجود این که جونز و والاس (۱۹۹۲) درباره تمایل روبه‌رشد برای سپردن نقش «سنتی» خانواده در زندگی جوانان به دولت صحبت می‌کنند، برای خانواده‌های طبقه کارگر نیز حضور فرزندان‌شان در این قبیل برنامه‌ها اعتبار ویژه‌ای دارد، چراکه رؤیای ارزش‌های طبقه متوسط تحصیل کرده را در سر می‌پروراندند. در ادامه خواهیم دید که فشار غیررسمی آبرو و حیثیت اجتماعی خانواده گویی تأثیر بسیار بیشتری بر مهار رفتار در هنجارهای مورد قبول دارد تا مداخلات دولتی و مصوبات قانونی مستقیم. در واقع زیر سایه فشارهای خانوادگی، این قبیل تنگناهای دولتی غیرضروری‌اند.

روش تحقیق

روش‌های مورد استفاده در این تحقیق میدانی شامل رویکردهای مشارکتی است که مستقیماً با جامعه و منابع درگیر می‌شود و مشارکت‌کنندگان را به شناسایی موضوعات مورد علاقه خودشان درباره هویت محلی و بازنمایی آن‌ها تشویق می‌کند. به همین جهت، در این تحقیق، از کارگاه‌ها و گروه‌های متمرکز و نیز مصاحبه‌های غیررسمی و چند کار تحقیقی مختصر استفاده

شد تا داده‌های موردنیاز برای هماهنگ‌سازی «چارچوب تحقیق» محلی با موضوع متغیر تحقیق حاضر گردآوری شوند. ضمناً یادداشت‌های مفصلی نیز از مشاهداتم درحین برپایی نمایشگاه در سالن شهرداری و ملاحظات شخصی‌ام درباره تأثیرات فرهنگ عامه بر فضاهای عمومی شهر تهیه کردم. کارگاه‌ها به دو دوره عکاسی خبری و داستان‌گویی تصویری اختصاص یافته بودند. برای دریافت مجوز از کانون جهت برگزاری این کلاس‌ها، مجبور به پیشنهاد کار آموزشی داوطلبانه بودم تا بچه‌ها را به‌سوی یادگیری مهارت‌های جدید رهنمون سازم و کانون نیز بتواند در گزارش سالیانه‌اش این دوره را در قالب یک فعالیت ذکر کند و درواقع پیشینه کاری‌اش را ارتقا دهد. به این ترتیب، روش تحقیق شامل کار با سازمان‌ها و یافتن ترتیب کاری‌ای نیز می‌شد که برای هر دو طرف سودمند باشد و برای تمام طرف‌های درگیر نتیجه‌ای داشته باشد. احساس می‌شد که بین کانون و وزارت آموزش و پرورش - که کانون خودش (کانون پرورشی) را اداره می‌کرد - نوعی رقابت وجود دارد. بیشتر بچه‌مدرسه‌ای‌ها، در قالب سفرهای روزانه، به کانون پرورشی برده می‌شدند و غالباً مجبور بودند در فعالیت‌های روزانه و گاه هفتگی آن‌ها، مثل فعالیت‌های اردویی، شرکت کنند. در عین حال که این مؤسسه فعالیت مناسبی دارد و کارکنان آن مستقیماً از سوی وزارت آموزش و پرورش انتخاب می‌شوند، دسترسی به اطلاعات یا کار کردن با نوجوانانشان بدون اجازه کامل و تأییدشده وزارت آموزش و پرورش تقریباً محال بود و معروف است که آموزش و پرورش به‌مثابه دژ مستحکمی می‌ماند که نفوذ و ورود به آن بسیار مشکل است. سعی کردم در برنامه‌های روزانه‌ای که برای داستان‌گویی و نقاشی ترتیب داده بودند شرکت کنم، ولی به رئیس آموزش و پرورش مه‌باد ارجاع داده شدم که او نیز برای صدور مجوز به تأیید رئیس اداره ارومیه نیاز داشت و این یکی هم باید از تهران کسب موافقت می‌کرد. باوجود این که هرگز به درون کانونشان راه نیافتم، ولی کاملاً مشهود بود که چه مراقبتی از

مدارس می‌شود و دولت برای آموزشی که تحت نظارت انحصاری خودش باشد چه اهمیتی قائل است.

از شرکت‌کنندگان، که در بازه سنی چهارده تا هفده سال بودند، خواستم تا به عنوان بخشی از فعالیتشان در کارگاه، گزارش‌های عکاسی‌شان را درباره یک موضوع اجتماعی به انتخاب خودشان تکمیل کنند. مقدمه‌های مختصری در مورد استفاده‌های ممکن از روش‌های بصری در داستان‌گویی - آنچه که با عکس می‌تواند و نمی‌تواند بیان شود - مهارت‌های مصاحبه‌گری و نیز ملاحظات اخلاقی و نحوه اجتناب از برانگیختن حساسیت مراجع ذی‌ربط فراهم کردم. با توجه به این‌که رسانه‌های خبری، در مقام یک بستر موجود برای مباحثه، با چه محدودیت‌هایی در ایران مواجه‌اند، این قشر نوجوان به شدت مجذوب قدرت داستان‌گویی عکاسی و توانایی‌اش برای روشن ساختن امور جاری مرتبط با تجربیاتشان شدند. از این رو، چندصدایی بودن عکس‌ها نیز بسیار اهمیت داشت، زیرا می‌شد پیام‌ها را به انحای متفاوت تفسیر کرد و این‌گونه، کمتر در معرض بررسی مسئولان امر قرار می‌گرفت. احساس می‌کردم شرکت‌کنندگان با کار در گروه‌های کوچک غریبه‌اند و به همین دلیل، تصمیم گرفتم بعد از رسیدن به میانه بازه زمانی هر کلاس، دانش‌آموزان را به چند گروه کوچک تقسیم کنم تا با هم کار کنند. بعد از مدتی، از این ترتیب خوششان آمد و کار کردن در قالب تیم را بسیار مفید ارزیابی کردند و به من گفتند که در مدرسه، یا اصلاً کار گروهی نمی‌کنند یا در گروه‌های بسیار بزرگ‌تر کار می‌کنند و در مقایسه با کار در گروه‌های کوچک مثل این، فرصت چندانی برای ارائه ایده‌ها و نظریاتشان پیدا نمی‌کنند.

مورد جالب دیگر این بود که شرکت‌کنندگان از شادی و احساس آزادی برای بیان افکارشان لذت می‌بردند و بیشتر آن‌ها، مخصوصاً دخترها، می‌گفتند که در مدرسه نمی‌توانند این قدر بخندند و معمولاً معلم‌هایشان

سختگیر و جدی هستند. دیگر این که در مدارس، هرگاه بحث به موضوع های مربوط به جنس مخالف کشیده می شود، موانع و محدودیت هایی وجود دارد. کلاس های ما، برعکس، خیلی غیررسمی تر بودند و دانش آموزان می توانستند تا حد بیشتری نظرها و دیدگاه هایشان را بیان کنند. خود من هم درباره برخی تابوها و مسائل اجتماعی، که می دانستم بحث درباره آنها برای نوجوانان جذاب است، صحبت می کردم و سعی داشتم واکنش آنها را نسبت به بیان عمومی تر این موضوعات بسنجم. صحبت و اظهارنظر درباره جنس مخالف، «داغ» ترین موضوع کلاس ها بود، مقوله ای عامه پسند که بارها و بارها به آن برمی گشتیم. مسئله بسیار جالب این بود که وقتی رئیس کانون، برای بازدید کوتاهی، به کلاس ها سر می زد، هیچ بحث و اظهارنظری در این باره صورت نمی گرفت؛ تقریباً همه بچه ها به خوبی از حضور او در کلاس آگاه بودند و خود را سانسور می کردند و بحث های «پسندیده» پیش می کشیدند. هرگز بین من و دانش آموزان درباره این موضوع صحبتی نشده بود و رسماً هیچ گونه قرارى نگذاشته بودیم، ولی همگی، بدون این که من هیچ اشاره ای کرده باشم، نسبت به رفتارشان آگاهی کامل داشتند.

این امر که بچه ها می توانستند از کارگاه ها برای سنجیدن رفتار پسندیده و تخطی از آن استفاده کنند به مدد این مسئله ممکن شده بود که هم به کانون در مقام یک سازمان اعتماد داشتند و هم به حضور من در آن مکان. در فرهنگ کردی، نوعاً حرمت و ویژه ای برای نخبگان تحصیل کرده قائل اند و احتمالاً این احترام نسبت به کسانی مثل من که به مهاجران غرب پیوسته اند بیشتر هم باشد. نقش من در قالب «انسان شناسی در میهن» مسلماً باعث تحمیل پیچیدگی هایی می شد، ولی فرصت هایی نیز برای پیشبرد این تحقیق فراهم می کرد. بنابراین جایگاه من به عنوان محقق اگرچه به بدگمانی های شخصی منجر شده بود، ولی دست کم در نگاه والدین، نوعی اعتبار ناخواسته هم برایم به همراه داشت. با توجه به تنگنای اخلاقی ای که این مسئله درباره

مسئولیت‌هایم نسبت به خانواده‌ها پدید آورده بود، سعی کردم از طریق روابط باز و شفاف با والدین و سازمان‌هایی که درگیر کار با آن‌ها بودم، این مسئله را حل کنم. همچنین حواسم بود که به بچه‌ها دربارهٔ پیامدهای احتمالی کارهایشان هشدار دهم و روش‌های اجتناب از دردسر و ایجاد درگیری با مسئولان امر را نیز آموزش دهم. اطمینان حاصل می‌کردم که حتماً کار یادداشت‌برداری و جمع‌آوری داده‌هایم در حین تدریس و استفاده‌ای که از آن‌ها به منظور مطالعاتم خواهم کرد و همچنین اهدافم از این تحقیق را خاطرنشان کنم. از والدین و کارمندان کانون هم دعوت شده بود تا در صورت تمایل، کلاس‌ها را زیر نظر بگیرند یا در آن‌ها شرکت کنند.

اهمیت تکنیک‌های بصری

همان‌طور که پیشتر عنوان شد، کار حاضر با این هدف اجرا شد که تحقیقی مبتنی بر کنش اشتراکی باشد که هم مهارت‌های موجود در جامعه را شناسایی کند و هم به سمت آن‌ها متمایل شود و نیز نگاهی به تعبیر محلی، از آنچه که یک «تحقیق» کارآمد را شکل می‌دهد، داشته باشد. در رسانه‌های ایران، فرصت ناچیزی برای صداهای مستقل به منظور بحث روی مسائل اجتماعی وجود دارد و مخصوصاً به همین دلیل است که قشر جوان احساس می‌کند در زیربناهای دولتی چندان صدایی ندارد یا سرمایه‌گذاری‌ای به نفعش انجام نمی‌گیرد؛ به‌ویژه زنان جوان بی‌صدا به حاشیه رانده شده‌اند یا به‌شکلی از فضاهاى عمومی طرد گردیده‌اند. بنابراین عکاسی و مشخصاً روش‌های مشارکتی که من با عکاسی تلفیق کردم برای کودکانی که این تحقیق به آن‌ها می‌پردازد، به روشی برای منعکس ساختن فضای عمومی به طریقی جدید، که شاید پیشتر به آن نپرداخته بودند، تبدیل شد. همچنین این کاژ ابزار جدیدی برای ابراز خود در اختیار این گروه گذاشته بود که از مصاحبه صرف، که شاید نمی‌توانستند با آن ارتباط برقرار کنند، کمتر هراس‌انگیز

و بیشتر در دسترس بود. برای دخترها، مخصوصاً، این فرصت پیش آمده بود که در یک فضای عمومی مشارکت کنند و به روایت همان فضا پردازند که احساس می‌کردند از آن طرد شده‌اند. نوجوانان به رشد و بسط دادن مضامین شخصی‌ای ترغیب می‌شدند که به نظرشان، با بحث متناسب بود. این تکنیک همان کار پشگامانه فیلم‌ساز و انسان‌شناس بصری، جین روچ (۲۰۰۳)، بود که در خلال اشتیاق به دنیای زندگی روزمره سوژه‌های مطالعه‌اش گسترش یافته بود و به این ترتیب، درهم‌تنیدگی‌ها، پیچیدگی‌ها، و کاستی‌های زندگی آن‌ها را ضبط و ثبت می‌کرد. طرفداری او از رویکرد شدیداً غیر حرفه‌ای‌اش به تکنیک بصری و فیلم‌سازی، که در آن مهارت‌های تکنیکی اهمیت کمتری نسبت به رنگ و حرکت معمولی و روزمره دارند، به درک ما از ارزش‌های قوم‌نگارانه‌ای کمک می‌کند که در عکس‌های به‌ظاهر آماتور تولیدشده به وسیله شرکت‌کنندگان جوان وجود دارد.

از آن‌جا که شیوه من کار مستقیم با کودکان / نوجوانان به همین روش بود، برای افزایش حس مالکیت آن‌ها بر فرایند کار، مهم بود که عکس‌های گرفته‌شده در حین مقطع کار میدانی نیت و معنایی «واضح» داشته باشند. با وجود این که عکس‌ها می‌توانند برای مخاطب‌های متفاوت معانی مختلف داشته باشند و همان‌طور که پینک (۲۰۰۱، صفحه ۵۱) می‌گوید «معانی عکس‌ها دلخواهی و ذهنی هستند»، در مرحله کار مشترکمان، تلاشم بر این بود که آن تفاسیر ذهنی را به‌دقت از کار خارج کنم تا گروه هدف عکس‌ها را به خدمت «سخن گفتن» از زبان تجارب خود درآورند.

با این حال، بعد از فعل و انفعال بین من و بچه‌ها، نمایشگاهی که در سالن شهرداری مهاباد برگزار شد جان تازه‌ای به عکس‌ها بخشید، زیرا از سوی مخاطبان، معانی و تفاسیر جدیدی به آن‌ها نسبت داده می‌شد. این تصاویر، با مضامینی مربوط به جامعه و فضای عمومی، اینک در یک فضای عمومی به‌نمایش درآمده بودند و از برداشت و شناختی - موجود در ذهن بچه‌ها -

درباره فرهنگ محلی پرده برمی داشتند که پیش از آن، برای بزرگسالان مسلط بر حوزه عمومی ناشناخته مانده بود. این مسئله به بینندگان کمک می کرد تا محیط اطرافشان را از زوایای تازه ای ببینند و به این ترتیب، باب گفت و گورابین بخش های مختلف جامعه باز می کرد. از دیدگاه آن ها، «معانی قوم نگارانه» عکس ها نه تنها به من به عنوان یک قوم نگار بلکه به جامعه ای گسترده تر کمک می کرد تا برداشت جدیدی از فرهنگ نوجوانان در مهاباد داشته باشم. گلیر و گلیر (۱۹۸۶، صفحه ۱۰۸) به این رویکرد به عنوان یک روش کار میدانی ویژه، تحت نام «عکس - مقاله» اشاره دارند: «وقتی مقاله عکسی توسط یک فرد محلی قرائت شود، این قابلیت را دارد که به بخشی پر معنا و معتبر در یادداشت های میدانی مردم شناس تبدیل شود» تجربه کمک به سازماندهی نمایشگاه نیز همین گونه بود. مثلاً یکی از حاضران در دفتر میهمان نمایشگاه چنین نوشت:

خیلی جالب بود. شکل جدیدی از دیدن شهر به من نشان داد؛
خیابان هایی که هر روز از آن ها می گذریم معنی متفاوتی پیدا کردند.
خیلی جالب است که مناظر مختلف مهاباد را از دید افراد جوان
ببینیم. به نظر من، فقر برجسته تر از هر چیز دیگری، این که چطور آن
را می بینند (رک: عکس شماره ۲۴).

لیدال و استرکر (۲۰۰۶، صفحه ۱۳۸) درباره قابلیت های بصری در کار قوم نگاری برای خلق «آگاهی از دیدگاه جنسیت زدگی و به کارگیری آن، چه جلو دوربین و چه پشت آن» سخن می گویند. برای دختران حاضر در پروژه، بیان دیدگاهشان از مسائل و بی عدالتی هایی که در فرهنگ محلی و سنت های اجتماعی تجربه می کردند، رویدادی منحصر به فرد و نمایشگر یک کنش مقاومتی شجاعانه بود. شاهد این مسئله برخی اظهارات آشکار افراطی بازدیدکنندگان نمایشگاه عکس نوجوانان است:

نمایشگاه بسیار جالبی بود. هرچند که به نظر من، کارهای مربوط به تفاوت‌های جنسیتی مناسب نبودند. من اعتقاد دارم که نباید به زن‌ها نقش عمومی بیشتری در جامعه داده شود، چون جای آن‌ها در خانه است و مردها باید کار کنند و نان بیاورند. از عکس‌هایی که اهمیت خانواده و احترام به والدین را نشان می‌دادند بسیار لذت بردم. (رک: عکس شماره ۲۴)

جالب این‌که دفتر یادداشت میهمانان نمایشگاه شکل غیرمنتظره‌ای به خود گرفت و حتی شاید به گزارشی دربارهٔ طبیعت روابط جنسیتی در حوزه عمومی تبدیل شد. مردان جوان از این دفتر برای انتقال پیام‌های عاشقانه و شاعرانه به یار آینده‌شان استفاده کردند تا هم این پیام در محلی عمومی ابراز شود و هم از مرزهای پذیرفته‌شدهٔ روابط جنسیتی تخطی نکنند (رک: عکس شماره ۲۹). درواقع پس از پایان نمایشگاه، فهمیدم که به واسطهٔ همین پیغام‌های ممنوع‌شده، بین چندین زوج رابطهٔ دلخواه‌شان شکل گرفته است. سروصدای برپایی این نمایشگاه در شهر باعث شد مردان جوان و دختران و پسران نوجوان زیادی در سالن شهرداری حاضر شوند تا فرصت شیطنت با کارآموزان را به‌دست آورند. در همین زمینه، بقیه هم این فرصت را یافتند تا طبیعت روابط زنانه / مردانه را بیشتر مورد نقد قرار دهند، چه دربارهٔ مسائل بازنمایی‌شده در عکس‌ها و چه رفتار جوانان در حین برگزاری نمایشگاه. مثلاً دوزن جوان در دفتر میهمان چنین نوشتند:

از دیدن تولید این کارها در مهاباد واقعاً غافلگیر شدم. مخصوصاً این‌که غالباً توسط دخترها انجام شده و درمورد زندگی ما دختران صحبت می‌کند، خیلی خوب است. اما از شما خواهش می‌کنم لطفاً، لطفاً، لطفاً در روابطتان با پسرها زیاده‌روی یا افراط نکنید، چون باعث می‌شود به روابط نامناسب با پسرها و روابط جنسی برای لذت‌های کوتاه‌مدت کشیده شوید که بعدها از روی همین، درمورد

شما قضاوت خواهد شد (رک: عکس شماره ۲۵).

فکر می‌کنم نمایشگاه هیچ مشکلی نداشت. تنها موردی که ما داریم فقدان آزادی است و چون محدودیت‌های زیادی در زندگی‌هایمان وجود دارد، مردم دنبال راه‌هایی برای تقلب هستند. اگر این محدودیت‌ها وجود نداشت، اصلاً در مورد این مسائل بحث نمی‌کردیم. اگر شما فردی را به‌خاطر انجام کاری زندانی کنید و او هم واقعاً دلش بخواهد که آن کار را انجام دهد، یک راهی برای انجامش حتی از زیر سنگ پیدا می‌کند. در رابطه با روابط بین دختران و پسران، اعتقاد دارم که نوجوانان باید بیشتر حواسشان جمع باشد، چراکه تجربه بزرگسالان را ندارند (رک: عکس شماره ۲۵).

کارهایی که بچه‌ها با این روش تولید کردند شامل بیست و هشت پروژه عکاسی خبری شد که متمرکز بر مضامینی مثل مدیریت فضای عمومی و کشمکش بر سر آن و نمایش جنسیت و هویت در این فضا بود.

قوم‌نگاری پروژه‌های عکاسی کودکان و نوجوانان

در ادامه، هفت پروژه مفصل‌تر را انتخاب کردم که به‌نظرم، بیشتر نمایانگر دغدغه‌های زندگی نوجوانان مهابادی بود و با آن‌ها کار تحقیق و تحلیل داده‌ها را ادامه دادم. در این کارها، به‌طور مستقیم از دولت و خانواده و جنس مخالف انتقاد شده است و در مواردی، از روش‌هایی زیرکانه برای دوری از محدودیت‌های سانسور استفاده شده است. در بخش آخر، محتوای این کارها با جزئیات بیشتر تحلیل خواهند شد و سعی در برجسته‌سازی مضامینی خواهیم داشت که این کارها را با یکدیگر مرتبط می‌سازند تا بفهمیم چه قواعدی از گزارش و روایت «امور جاری» تأثیر بیشتری بر گروه

هدف داشته است.

به منظور سهولت دسترسی، پروژه‌ها را به سه مضمون اصلی تقسیم کرده‌ام:

۱. آن‌هایی که به مصرف می‌پردازند؛

۲. آن‌هایی که به رفاه اجتماعی و خدمات دولتی پرداخته‌اند؛

۳. آن‌هایی که جنسیت را مدنظر داشته‌اند.

درواقع این مضامین نکات مشترک بسیاری با یکدیگر دارند و گویی در یکدیگر نفوذ می‌کنند، مخصوصاً دربارهٔ مسائلی چون الزامات تحمیل شده بر رفتار و آزادی بیان جوانان ازسوی خانواده و / یا دولت.

۱. تأثیر فرهنگ قومی بر مصرف‌گرایی

یکی از دختران گروه تصمیم‌گرفت گزارشی دربارهٔ اهمیت طلا در فرهنگ و اقتصاد کردها، مخصوصاً هدیه‌های ردوبدل‌شده در مراسم عروسی تهیه کند. به‌طور سنتی، در فرهنگ برخی از قومیت‌ها ازجمله کردها، زن بودن معادل مقدار طلایی قلمداد می‌شود که فرد دارد. در مهاباد و شهرهای مشابه نیز معمولاً هر خانواده عرفاً یک جواهرفروشی ثابت دارد و روابطش را با آن مغازه تنظیم می‌کند و برای تعویض قطعات جواهر و طلای خود با مدل‌های جدیدتر و خرید شرایطی و نسبی به همان طلافروشی مراجعه می‌کند. برای زنان، آویختن زیورآلات و جواهر در رویدادهای عمومی، به‌ویژه عروسی‌ها، بسیار مهم است و این امر نشان‌دهندهٔ نقش محوری این کالا در زندگی و اعتبار اجتماعی خانواده‌هاست. به‌طور روزانه، روزنامه‌ها قیمت طلا در بازار را چاپ می‌کنند و در رسانه‌ها، بحث‌های زیادی دربارهٔ این مسئله و به‌طور کلی تأثیر وقایع بین‌المللی بر ثبات اقتصادی و تورم، ازجمله تحریم‌های پیشنهادی ازسوی سازمان ملل برای اعمال بر ایران، شکل می‌گیرد. از لحاظ اجتماعی، وقتی دختران و زنان به‌هنگام غروب، چه‌بسا برای معاشرت عادی، از خانه بیرون می‌روند، همواره برای نگاه کردن و بدون قصد خرید، جلو

طلافروشی‌ها متوقف می‌شوند و در مکالمات و مراوداتشان از طلا و جواهر بسیار سخن می‌گویند و از قیمت روز طلا آگاه هستند.



عکس شماره ۱: تغییرات قیمت روزانه طلا که در روزنامه آمده و توسط یکی از عکاس‌ها ثبت شده است.

در عکس شماره ۱ مادر و دختری را می‌بینیم که مشغول خرید طلا هستند و در ویتترین بزرگ مغازه، کالاهای مصرفی با تمام ارجاعاتشان به ایده‌آل‌های زنانه و عشق شاعرانه دیده می‌شوند، مثل موردی که شبیه به قلب است. زنان جوان با نگاهی آمیخته به احترام نظاره‌گر اشیای عرضه‌شده هستند که این، خود، ارزش اعتباری قطعات جواهر را برجسته می‌کند. یکی از زنان مصاحبه‌شونده در این پروژه گفته بود که دلش می‌خواهد طلا داشته باشد تا شیک به نظر بیاید و ثابت شود که موقعیت اجتماعی خوبی دارد، مخصوصاً در گردهمایی‌های اجتماعی مثل عروسی‌ها، اما این را هم ذکر کرده بود که طلا برای او شکلی از امنیت و استقلال اقتصادی است.

در عکس بعدی (عکس شماره ۳)، دختری را در لباس قرمز می‌بینیم



عکس شماره ۲: یک گردنبد زیبای عروس با قیمت حدوداً ۵۷۰ هزار تومان

که چهره‌اش در تصویر دیده نمی‌شود و دست‌هایش را به شکلی نمایشی و برجسته بر دامنش نهاده است تا انگشترها و دستبندهای متعددش را نمایش دهد. از یک‌سو، ژست موقر و هویت ناآشکار این پرتره تصویری سنتی از رفتار زنانه ارائه می‌کند و از سوی دیگر، رنگ قرمز شاد پیراهن تضاد مشخصی با مدل‌های ملایم‌تر پیراهن در فضای عمومی دارد و این موضوع نکته‌ای است که در عکس‌های نوجوانان دیگر نیز دیده می‌شود و قابل ارجاع است. از این مجموعه عکس‌ها می‌توان چنین نتیجه گرفت که طلا، همان‌طور که در مراسم ازدواج، نقش‌های سنتی خانوادگی را تثبیت می‌کند، در فراهم آوردن میزان مشخصی استقلال برای زنان نیز کارکرد دارد.

مضمون روابط سنتی و محدودیت‌هایشان در سبک و کالاهای مصرفی در عکس‌های یک دختر دیگر نیز تکرار شده است. او تصمیم گرفته بود پروژه تصویری‌اش را با انجام چند مصاحبه با والدین، معلم‌ها و چند فرد جوان درباره آنچه مردم برای پوشیدن انتخاب می‌کنند و چرایی آن اجرا کند.



عکس شماره ۳: هویت پنهان سوژه عکاسی دیدگاه سنتی درباره رفتار زنانه

او همچنین، به گفته خودش، سعی داشت بفهمد چرا حجاب نقش محوری مهمی را در پوشش زنان ایفا می‌کند. سؤال‌های کار او، با این ترتیب، به‌طور تلویحی به اضمحلال هویت سنتی به‌واسطه تجلی مد و در تضاد با پذیرفتن مدل پوشش «غربی» مدرن می‌پرداخت. او تعدادی عکس از افرادی گرفته بود که لباس‌های سنتی کردی بر تن دارند و در ادامه، از آن‌ها می‌پرسد که چرا این پوشش را به‌جای مدل غربی برگزیده‌اند. انتخاب عکس نشان می‌دهد که احتمالاً یافتن افرادی که لباس کردی بر تن داشته باشند برایش مشکل بوده است، چنان‌که این لباس به‌خودی‌خود دربردارنده یک بیان فرهنگی یا سیاسی است.

در عکس شماره ۴، عکاس از یک مراسم عروسی عکس‌برداری کرده است و به این نکته اشاره دارد که تمام افراد لباس سنتی کردی پوشیده‌اند — که البته این بیشتر شامل زنان است — و به روش سنتی کردی می‌رقصند و اختلاطی از زنان و مردان دیده می‌شود که از نظر فرهنگ کردها، در این



عکس شماره ۴: عکسی از یک عروسی که همه لباس کردی پوشیده‌اند و در حال پایکوبی و شادی‌اند.

قبیل مناسک سنتی مجاز است. در این گونه مراسم، پسران و دختران جوان دست در دست یکدیگر دارند و محدودیتی مثل حجاب یا حتی پوشاندن موی زنان، که در شرایط عادی باید رعایت شود، وجود ندارد. مانند عکس دختری که جواهراتش را نمایش می‌دهد (عکس شماره ۳)، این‌جا نیز شاهد نوعی تضاد اساسی بین فرهنگ تحمیل شده از سوی دولت با پوشش سنتی و رنگارنگ زنان کردی هستیم که در این تصویر، دنیای رنگارنگ و شاد زنان کرد در قالب لباس سنتی و رقص دیده می‌شود.

در عکس شماره ۵، پدری را می‌بینیم که در کنار پسرش نشسته است که این پسر لباس کردی بر تن دارد، اما پدر در قامت پوشش غربی دیده می‌شود، یک شلوار ساده و پیراهن. او در مصاحبه گفته بود که دوست دارد پسرش «لباس کردی بپوشد تا بداند که یک کرد است». گزارشگر، خود، یادداشت می‌کند که جالب است می‌بینیم پدر خودش شلوار و پیراهن پوشیده است! و



عکس شماره ۵: پدری در کنار پسرش که پسر به نشانه کرد بودن لباس کردی بر تن کرده است.

راوی این گونه به نفاق ظریفی در بین روابط پدر و فرزند اشاره دارد. با این که در این مضمون، این دختر منتقد سنت های تحمیلی است، در عکس بعدی، تصویر بسیار مثبت تری از فرهنگ سنتی و تأثیر آن بر زندگی جوانان عرضه می کند.

در عکسی دیگر (عکس شماره ۶) دختر نوجوانی را می بینیم که لباس آستین بلند، شلوار لی، و روسری پوشیده است و در توضیح عکس گفته شده است که این دختر لباس های مدرن را به پوشش سنتی کردی ترجیح می دهد، زیرا لباس های غربی بسیار راحت ترند. او همچنین اشاره کرده است که هنگام رفتن به کوچه و خیابان با بر تن داشتن لباس کردی لازم است چادر بر سر کند، در حالی که با پوشیدن لباس های غربی احتیاجی به این کار نیست. او همچنین فکر می کند که داشتن حجاب برایش خوب است، چون موهایش را می پوشاند و در محیط عمومی «از آبرویش محافظت می کند».



عکس شماره ۶: دختری در لباس مدل غربی که به نظر او پوشیدنش از چادر یا لباس کردی راحت تر است.

در تحلیل این پروژه‌ها، بازنمایی تقابل سنت و مدرنیته در مدل لباس در دو جنبه نمود می‌یابد. همان‌طور که در مثال بالا نشان داده شد، دختر با حجاب این مسئله را برای تصویر عمومی‌اش مناسب می‌داند، ولی پوشش مدرن غربی را به آنچه که احتمالاً در قالب پوشش محلی کردی «ازمداقتاده» دیده می‌شود، ترجیح می‌دهد. از جهتی نیز کاربردی بودن پوشش مدرن برجسته می‌شود و این امر گویی با ادراکی از آزادی‌های غیر متعصبانه برای زنان در ارتباط است که در این پوشش نمادین شده است، همچون راحت بودن پوشیدن شلوار جین و آزادی از سر کردن چادر و مانتو. در عین حال، ما شاهد تصاویر همین زنان هستیم که وقتی موهایشان را نمی‌پوشانند، در قالب تصاویر «بی‌بندوباری» بدان‌ها اشاره می‌شود. برای این عکاس جوان،

لباس کردی با وجود ناراحت بودن و ازمد افتادن، پیوندی نیز با تصاویر شاد و نوستالژیک اختلاط اجتماعی و حتی میزانی از آزادی دارد، خصوصاً در تقابل با حجاب اجباری ازسوی حکومت در بافت‌های عمومی‌تر.

جالب توجه این‌که چهار نفر از دختران تصمیم گرفته بودند کارشان را با تمرکز بر «شخصیت‌های مشهور» محلی مهاباد انجام دهند. در این شهر، دو مرکز هنری مکان فعالیت حرفه‌ای چند مرد جوان مشهور بود. در این مراکز، کلاس‌های موسیقی و تئاتر برگزار می‌گردد و نماهنگ‌های کوتاهی تولید می‌شود که گاه از ایستگاه‌های تلویزیون ماهواره‌ای مشهور کردی و جاهای دیگر پخش می‌شود. از آن‌جا که کردهای ایران کانال ماهواره‌ای چندانی ندارند (در زمان انجام این تحقیق)، کار این گروه‌های هنری غالباً از کردستان عراق یا کانال‌های مستقر در اروپا پخش می‌شود. بعضی از این تکه‌فیلم‌ها و نماهنگ‌ها درباره تاریخ منطقه کردستان ایران کاری از شاعران محلی و خواننده‌های جوان است که هرازگاهی نماهنگ‌های جدید خود را منتشر می‌کنند. از آن‌جا که این سلب‌ریتی‌های جوان شهر برای مردم محلی و مخصوصاً دخترها شناخته شده‌اند، چهار تن از دانش‌آموزان دختر تصمیم گرفتند که با هنرمندان، فیلم‌سازان و موسیقیدان‌های این مراکز هنری، «مکریان» و «سیروان»، مصاحبه کنند. این دو مرکز اماکن مهمی برای تولیدات فرهنگی در این منطقه کردنشین هستند و اگرچه کارهایشان به‌طور محلی و در مقیاس نسبتاً کوچکی تولید می‌شود، ولی به‌طور گسترده پخش و شنیده می‌شود و هنرمندان‌شان نقش «قهرمانان محلی» را دارند. شخصاً گمان می‌کنم دخترها، که احساس می‌کردند پروژه کانون به آن‌ها وجهه‌ای رسمی و «بزرگسال» بخشیده است، از این مسئله استفاده کردند تا به سلب‌ریتی‌های محلی دسترسی پیدا کنند و به این ترتیب، غبطه همسالان‌شان را برانگیزند. همچنین بعدتر که نمایشگاه را در سالن شهرداری برگزار کردیم، خیلی از کارشان احساس غرور می‌کردند و درمورد آن و روبه‌رو شدن با

سلبریتی‌ها اغراق می‌کردند. دخترها برای پنج جلسه مصاحبه، فقط با هنرمندان مرد برنامه‌ریزی کردند و از آن‌ها سؤال‌های شخصی درباره زندگی، کار، سرگرمی‌ها، و علایقشان پرسیده بودند. در عکس‌هایشان این موضوع محسوس است که مردهای جوان مصاحبه‌شده، بیش از هرچیز، مطابق معیارهای خوش‌لباسی، خوش‌ظاهری، مدل موی به‌روز و احساس غرور نسبت به موقعیت ممتازشان در جامعه مهاباد به‌چشم می‌آیند. در گذر ایام، این دخترها در برخورد با این مردان جوان اعتماد به نفس پیدا کردند و در مواقعی، «سوژه»‌هایشان را برای «خودنمایی» به کارگاه‌ها دعوت می‌کردند. به همین سیاق، در زمان برگزاری نمایشگاه نیز، وقتی آن‌ها را در سالن راهنمایی می‌کردند و بقیه دخترها تماشا می‌کردند، خشنودی‌شان از همراهی با این افراد محسوس بود (رک: عکس شماره ۲۷، متن کردی).

در عکس شماره ۷، گروهی از این افراد مشهور را می‌بینید که مصاحبه



عکس شماره ۷: دختران جوان (سمت راست) با سلبریتی‌های محلی (سمت چپ) مصاحبه می‌کنند. این هنرمندان با آخرین مدل لباس و موی بالیوودی دیده می‌شوند و دیوارهای اتاق با عکس‌های ستاره‌های مشهور تزئین شده است.

می‌شوند. این مسئله که دخترها از این فرصت برای به‌رخ کشیدن کارشان استفاده کردند از این‌جا مشخص می‌شود که آن‌ها، به‌جای این‌که خودشان عکاسی کنند، از فرد دیگری خواستند تا عکس بگیرد که آن‌ها را روبه‌روی «سوژه» هایشان نشان دهد (دخترها در سمت راست تصویر دیده می‌شوند، درحالی‌که نشسته‌اند و درحال تعریف و تمجیدند). مدل مو و لباس این سلبریتی‌ها بسیار شبیه بازیگران بالیوود است که در بین نوجوانان ایران بسیار محبوب‌اند. در عکس مشاهده می‌کنیم که دیوار پوشیده از پوسترهای ستارگان سینما و گروه‌های موسیقی ایرانی است که عمدتاً فارسی‌زبان‌اند. دیدن عکس‌های ستاره‌های کرد چندان معمول نیست، چون به‌علت نوبا بودن سینمای کردی، خیلی افراد شناخته‌شده‌ای در این حیطه وجود ندارند. با این حال، در فروشگاه‌های موسیقی سطح شهر، تصاویر موسیقیدان‌های کرد به‌چشم می‌آید که البته غالباً هنرمندان مسن‌تری هستند که گستره مخاطبان‌شان بیشتر افراد میانسال است تا جوانان. تولید فرهنگی و تصاویر «باب روز بودن» یا «مد» که بر آن تأثیر می‌گذارد، همگی ازسوی فرهنگ فارسی حاکم، ازجمله ستارگان سینما و تلویزیون و موسیقیدان‌ها، صادر می‌شود. در مناطق کردنشین، تنها افراد مسن‌تر، که نوعی منظورکنش‌گرانه از انتخاب هنرمندان کرد به فارس دارند، به تحسین فرهنگ غالب و عامه‌پسند فارسی نمی‌پردازند. بازیگران فارس مثل هدیه تهرانی، بین دختران ایران بسیار محبوب‌اند و در بیشتر مغازه‌ها، تصاویرشان، به‌همراه ستارگان زن و مرد هندی و ترکی، کنار مجموعه‌های دخترانه دیده می‌شود. فیلم هالیوودی «تایتانیک» نیز با پوسترهایش، در مغازه‌ها و منازل و حتی خودروها، دیگر عنصر تکرارشونده و محبوب در مصرف‌گرایی فرهنگی جوانان و ایده‌های مربوط به افراد مشهور است.

عکس شماره ۸ دو مرد از مرکز «سیروان» را نشان می‌دهد که از موفق‌ترین موسیقیدان‌های مشهور مهابادند و مشخصاً در بین دختران از احترام ویژه‌ای



عکس شماره ۸: پروژه‌ای دیگر دربارهٔ سلب‌ریتی‌های محلی که گزارشگر از همکاری این هنرمندان تشکر کرده است.

برخورد دارند. ژست و زبان بدن آن‌ها در عکس حاکی از اطمینان به خود و اعتماد به نفس آنان است که مستقیماً به دوربین خیره شده‌اند و سازهایشان را به عنوان نشانه‌ای از اعتبار و مقامشان در دست دارند. دخترها این پرتوها را همراه با مصاحبه‌هایی کوتاه به سبک «آمار حیاتی» گزارش کرده بودند که در آن‌ها نام، سن، حرفه، و سؤالات مختصری دربارهٔ خانواده، کار، هنر، و این قبیل موضوع‌ها پرسیده بودند. به نظر می‌رسد این مصاحبه‌ها و درواقع کلّ پروژه به گونه‌ای با مفهوم «سلب‌ریتی» برخورد می‌کند که عمیقاً تحت تأثیر مجله‌های نوجوانان تولیدشده در ایران است و این‌ها نیز خود شبیه مدل غربی

مجله‌های دخترانه و البته متمرکز بر فرهنگ عامه‌پسند فارسی‌اند. سبک و سیاق مصاحبه‌ها شباهت تنگاتنگی با نمونه مصاحبه‌های «پنج دقیقه‌ای» در مجلات سرگرمی دارد و عکس‌هایشان از این افراد، الگوی پوسترهای فیلم و افراد مشهور را تداعی می‌کند که زینت بخش تابلوهای تبلیغاتی عمومی و دیوار اتاق‌هایشان در منازل است.

مثلاً عکس شماره ۹ گروهی از پسران را در پارکی در مرکز مهاباد نشان می‌دهد که مصاحبه در آن‌جا انجام شده است. پسران در تصویر بازیگران تنها گروه تئاتر مهاباد هستند. آن‌ها معمولاً در مراسم رسمی مثل هفته هنر ایران و مراسم مذهبی مثل اعیاد قربان و غید خم و فطر و هفته وحدت نمایش



عکس شماره ۹: تکنیک «مصاحبه پنج دقیقه‌ای» که در مصاحبه با سلبریتی‌های محلی مورد استفاده قرار گرفت.

اجرا می‌کنند. عکس که غیررسمی است و کمتر حالت پرتره دارد گروهی را نشان می‌دهد که در حالت خودمانی روی چمن نشسته‌اند و برای نمایش «رفاقت بی‌آلایش» ژست گرفته‌اند و گپ می‌زنند، صحنه‌ای که می‌تواند تیتراژ شروع یک نمایش کمدی تلویزیونی باشد. پسرها در مصاحبه می‌گویند که از زندگی خود راضی‌اند و جوانان دیگر، مخصوصاً دخترها، خیلی به آن‌ها توجه می‌کنند. یکی از پسرها می‌گوید: «آن‌قدر زیادند که می‌توانم برای خودم انتخاب کنم و بردارم!» در تحلیل این پروژه نیز - همان‌طور که درباره نمایشگاه سالن شهرداری بحث شد - باید گفت که طبیعت عمل ستایش از سلبریتی‌ها کمی ویرانگر است و بهانه‌ظریفی برای گستاخ بودن و عشوه‌گری است. در عین حال، بنابر متن گزارش اجتماعی زیر عکس، در نگاه مصاحبه‌کنندگان، جایگاه اجتماعی این افراد در مقام «سلبریتی»های محلی و موقعیتشان به شکل مردانگی ایده‌آل، آزادی انتخاب از میان فرصت‌ها را برایشان به‌همراه دارد. در توضیح زیر عکس، که توسط مصاحبه‌کنندگان دختر نوشته شده است، چنین می‌خوانیم: «کاش ما هم مثل آن‌ها پسر بودیم تا می‌توانستیم از زندگی مان به اندازه آن‌ها لذت ببریم!»

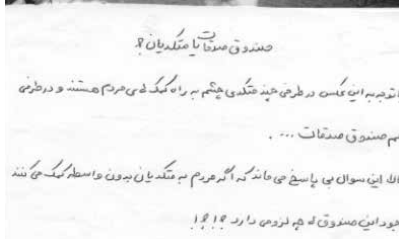
۲. رفاه اجتماعی و خدمات عمومی

در پروژه بعدی، یکی از دختران تصمیم گرفته بود که روی وضع بد متکدیان خیابانی کار کند و به بحث درباره موقعیت آن‌ها در کشور بپردازد. مه‌باد هم مانند دیگر شهرهای ایران درگیر مشکل روند فزاینده و حضور چشمگیر متکدیان خیابانی است و این مشکل تا حد زیادی ریشه در مهاجرت‌های اخیر روستایی - شهری دارد. این افراد که در تمام خیابان‌ها حضور دارند مکان‌هایی برای استقرار معمول خود در نظر می‌گیرند که عمدتاً اطراف مراکز شهر و مشخصاً جلو در مساجد به‌هنگام نماز است تا از نمازگزاران

درخواست کمک کنند. در واکنش به این پدیده فزاینده، رسانه‌های چاپی و تلویزیون ایران توجه خود را به این متکدیان خیابانی در جامعه معطوف کرده‌اند. باور عمومی در این مستندها، که گاهی ازسوی عموم نیز حمایت می‌شوند، این است که متکدیان مزاحمانی هستند که نباید به آن‌ها اعتماد کرد و درواقع گاهی نیز وضع مالی خوبی دارند. در مواردی هم گزارش‌های رسانه‌ای از ثروتمند بودن متکدیان حکایت دارد که پس از مرگ، ثروشان کشف شده است. تعبیر رایج این است که نباید به متکدیان خیابانی اعتماد کرد، زیرا آن‌ها افراد تنبل و پولداری هستند که معمولاً از «معلولیت» هایشان سوءاستفاده می‌کنند. حتی چند بازیگر کم‌دی نیز در سال‌های اخیر این افسانه عامه‌پسند را وارد برنامه‌هایشان کرده‌اند. اما بخش بزرگی از جامعه نیز با موقعیت این متکدیان، مخصوصاً زنان و سالمندان، همدردی می‌کنند. کمیته امداد امام خمینی، که با هدف تحت پوشش دادن بیوه‌ها و سالمندان بدون درآمد تأسیس شده است، مقدار کمی غذا و پول نقد در اختیار مراجعان قرار می‌دهد. این پروژه عکاسی نیز بی‌شک از بحث‌های عمومی ای الهام پذیرفته است که نه تنها در رسانه‌های خبری بازتاب می‌یابند، بلکه جای خود را نیز در فرهنگ همگانی و درک جامع‌تر درباره نگهداری از فضای عمومی و خیابان‌ها باز کرده‌اند.

شرکت‌کننده جوانی که این بخش را کار کرد، چند مصاحبه با افراد پلیس، کارکنان کمیته امداد، کارمندان تأمین اجتماعی و افراد جامعه ترتیب داده بود. با این حال، تصمیم گرفت به جای گنجاندن تصاویری از این مصاحبه‌ها، از چهره آشکار این پدیده در خیابان‌های مهاباد عکاسی کند.

در عکس شماره ۱۰، زوج نابینایی را می‌بینید که با هم در یکی از بزرگراه‌های شلوغ مهاباد کار می‌کنند. آن‌ها کنار یک بانک جا گرفته‌اند. روبه‌رویشان (در سمت چپ عکس) صندوق آبی رنگ صدقات کمیته امداد هست و از مردم خواسته شده است که کمک‌هایشان را در این صندوق‌ها



عکس شماره ۱۰: زوج نابینای متکدی که رویه‌روی آن‌ها (سمت چپ تصویر) صندوق آبی رنگ صدقات کمیته امداد امام خمینی قرار دارد. در زیر نویس عکس، چنین می‌خوانیم: «اگر مردم به متکدیان بدون واسطه کمک می‌کنند، وجود این صندوق‌ها چه لزومی دارد؟!»

بیندازند. عکاس خبری جوان این بحث را پیش می‌کشد که عابران به این مؤسسه خیریه اعتماد ندارند، زیرا فکر می‌کنند صدقاتشان خرج افراد فقیر نمی‌شود و به جیب دولت می‌رود تا در امور دیگر مصرف شود و یا خرج دیگر کشورها شود. او در مصاحبه‌هایش از مأموران پلیس پرسیده بود که چرا مطابق قانون، با جمع کردن این افراد از خیابان‌ها با این «مشکل» برخورد نمی‌کنند. گویا او با نقدی طعنه‌آمیز این طور تلقین می‌کند که دولت برای اطمینان از رسیدگی به این موضوع اقدامات کافی انجام نمی‌دهد و در نتیجه شاهد نمایش فقر در منظر عمومی هستیم، امری که موردپسند شهروندان طبقه متوسط نیست. در عین حال، شرح می‌دهد که صدقه‌دهندگان احتمالی به خود متکدیان نیز اطمینانی ندارند و برخلاف این مسئله، شهروندان از روی

انتخاب ترجیح می‌دهند به خود متکدیان کمک کنند تا به سیستم دولتی. در عکس شماره ۱۱، پیرزنی را می‌بینیم که مستقیماً به دوربین نگاه می‌کند و لباس ژنده و مندرسی بر تن دارد. نگاه خیره و چهره بی‌احساسش گویی برای جلب همدردی عابران پیاده است. در پیاده‌رو، جلو خود، پارچه کوچکی پهن کرده است که روی آن پول‌های جمع‌آوری شده‌اش را گذاشته است، چند سکه و اسکناس. زیرنویس نوشته‌شده توسط دانش‌آموز جوان چنین است: «زنی که در عکس مشاهده می‌شود با این سن و سال به تکدی‌گری پرداخته است و این نکته روشن است که یک زن آن‌هم در این سن و سال قادر به اختیارِ شغل برای کسب درآمد و در نتیجه تهیه‌ی مایحتاج زندگی نیست. باوجود این، این فرد برای تأمین نیازهای مادی خود باید دست به‌سوی هر



نی که در عکس مشاهده می‌شود با این سن و سال به تکدی‌گری پرداخته است و به نکته روشن است که یک زن آن‌هم در این سن و سال قادر به اختیارِ شغل برای کسب درآمد و در نتیجه تهیه‌ی مایحتاج زندگی نیست. اما با این وجود این فرد برای تأمین نیازهای مادی خود باید دست به‌سوی هر کس و نامس دراز کند؟

عکس شماره ۱۱: زنی متکدی که با سن بالا قادر به تأمین مایحتاج خود نیست و مجبور است تکدی کند.

کس و ناکس دراز کند.» آنچه که به نظر می‌رسد در این عکس، مستقیم و تقریباً اعتراضی مشهود باشد احساس همدردی‌ای است که نسبت به این زن ابراز شده است، و رای دیگر متکدیان که به نظر مجری پروژه، تحت چنین شرایط دشوار و بیش از همه تحقیرآمیزی در خیابان‌ها جای دارند. از لحاظ فرهنگی، زنی که در چنین حالت فلاکت‌بار و نیازمندی در منظر عمومی ظاهر می‌شود، تمام تحقیرها را به‌جان خریده است. عکاس خبری جوان نیز، برخلاف عدم اعتماد به دیگر متکدیان و دولت و مؤسسه‌های خیریه، برای این مسئله که یک «زن» به‌علت سن و جنسیتش نمی‌تواند کار پیدا کند، دلایلی مطرح می‌کند و به باورهای اشاره دارد که چنین پیامدی را به‌دنبال دارند.

در عکس شماره ۱۲، صف طویل زنان و مردانی را می‌بینیم که در جلو مرکز کمیته امداد امام خمینی بسته شده است. به‌طور معمول، افراد زیادی در این مؤسسه حاضر می‌شوند که بیشتر آنان زنان یا افراد مسنی هستند که



عکس شماره ۱۲: دریافت‌کنندگان کمک که در مرکز کمیته امداد امام خمینی صف بسته‌اند.

باید توسط کمیته، تحت عنوان پیر یا بیکار و در نتیجه ناتوان و ازکارافتاده ثبت شوند. پژوهشگر نوجوان در گزارش ضمیمه عکس هایش عنوان می‌کند که بسیاری از متکدیان همین افراد ثبت‌نام‌شده برای استفاده از خدمات خیریه‌اند که با تعویض لباس هایشان در صف حاضر می‌شوند تا جیره‌شان را دریافت کنند. در این عکس، دریافت‌کنندگان صدقه بسیار ناشناخته‌تر و پیرتر از متکدیان خیابانی به تصویر درآمده‌اند. به نظر گزارشگر، خیلی از این متکدیان خیابانی، به سبب جای ثابتی که در طول سالیان در پیاده‌روها اشغال کرده‌اند، برای عموم شناخته شده‌اند. این مجری طرح معتقد است که دولت به این مسئله نپرداخته است و این افراد به بخشی از چشم‌انداز مرکز شهر مهاباد تبدیل شده‌اند. با کنار هم گذاشتن این عکس‌ها، به نظر می‌رسد که پیام اصلی در اشاره به این معضل نقد دولت است و نیز از بخشی «منحرف» و ذاتاً غیرقابل اعتماد از جامعه پرده‌برداری می‌شود. در این عکس‌ها، برخلاف این‌که از برخی جهات با متکدیان برخوردی دلسوزانه می‌شود، به همان میزان هم در قالب افرادی مشکوک به تصویر در می‌آیند، چنان‌که به این مسئله نیز می‌توان نقد داشت که از سوی مقامات مسئول، اقدامات کافی برای مدیریت این مشکل صورت نگرفته است. درواقع این مسئله نشانه‌ای است از بیماری عمومی توسعه ضعیف و منابع ناچیز در منطقه مهاباد، جایی که فرسنگ‌ها از مرکز قدرت و امتیازهای تهران فاصله دارد و موضوع همیشگی مرکز - پیرامون را مجدداً طرح می‌کند.

یکی از معدود پسرانی که مرتب در کلاس‌ها حاضر می‌شد، پروژه عکاسی‌اش را درباره شرایط پارک‌های مهاباد و مدارس محلی انجام داد و در آن، به انتقاد از مقامات محلی، به سبب قصور از مسئولیت هایشان در نگهداری از فضای عمومی پرداخته است. او همچنین این مسئله را طرح کرده است که بودجه‌ای که باید در اختیار بازسازی و نگهداری پارک‌ها باشد، کجا مصرف می‌شود.

همان طور که شاید دربارهٔ نوجوانان سراسر دنیا مصداق دارد، در مهاباد نیز از سوی نوجوانانی که با آن‌ها کار می‌کردم، گویی یک حس کلی عدم اعتماد به شهرداری و مقامات دولتی وجود داشت و این ذهنیت، به‌ویژه در پروژهٔ عکاسی از پارک‌ها، بازتاب پیدا کرده است. بیشترشان اعتقاد دارند که مقامات کارهایی را که باید، انجام نمی‌دهند و حتی برخی فکر می‌کنند که بودجهٔ عمومی توسط آن‌ها دزدیده می‌شود. این موضوع در مکالماتم با جوانان و نوجوانان برجسته بود، چنان‌که یکی از پسران به من چنین گفت: «آن جا پول هست، شاید خیلی نباشد، ولی پولی که آن جا هست را برمی‌دارند و برای چیز دیگری خرج می‌کنند یا اصلاً خودشان برش می‌دارند.» با این اوصاف، ایدهٔ کلی فساد در سراسر جامعهٔ ایران شایع و یکی از موضوع‌های موردعلاقه برای صحبت‌های علنی در مکان‌های عمومی و نیز منازل است. در خانه‌ها، صحبت دربارهٔ این موضوع یک حوزهٔ «مردانه» به‌شمار می‌رود و معمولاً به‌هنگام پذیرایی از میهمانان، از پسران نوجوان انتظار می‌رود که برای میهمان مرد جای بیاورند و در مجلس حضور داشته باشند و به این ترتیب، گوش پسران از سنین پایین با موضوعاتی که مناسب جمع‌های مردانه قلمداد می‌گردد، آشنا می‌شود. بنابراین این‌که پسر نوجوانی کار عکاسی و نقدش را بر چنین مضامینی متمرکز می‌کند، می‌تواند نشانه‌ای از آن باشد که می‌خواهد خود را در یک دنیای عمومی مردانه مستقر سازد.

Error! Reference source not found گروهی از بچه‌ها را به‌تصویر کشیده است که در کوچهٔ یک محلهٔ مسکونی مشغول بازی هستند. به نظر عکاس، چون در سطح شهر زمین بازی مناسبی برای بچه‌ها وجود ندارد، باوجود تمام خطرات، آن‌ها چاره‌ای جز بازی در کوچه ندارند. عکاس توضیح می‌دهد که مثلاً در ماه گذشته، وقتی یک پسر دوازده‌ساله بیرون خانه فوتبال بازی می‌کرد، در تصادف با یک ماشین کشته شد و با اشاره به یک برنامهٔ تلویزیون دولتی به نام جُنگ جوان - برنامه‌ای روزانه و مربوط به امور جاری که گروه



عکس شماره ۱۳: بچه هایی را مشاهده می کنید که در کوچه فوتبال بازی می کنند، اما دوست دارند جای بهتری برای بازی داشته باشند.

هدفش نوجوانان هستند - ادامه می دهد که در شهرها و شهرستان های بزرگ، هر منطقه زمین بازی طراحی شده خودش را دارد. هرچند که برنامه «جنگ جوان» زندگی طبقه متوسط محله های شمال تهران با زمین های بازی سبز و بخش های ورزشی را به تصویر می کشد، ولی بچه های مهاباد ضمن داشتن رؤیای این سبک زندگی، آن را با واقعیت های خود ناسازگار می یابند. فوتبال بازی کردن بخش مهمی از فرهنگ جوانان و نوجوانان مهاباد است. البته بیشتر ایرانی ها فوتبال را به دقت دنبال می کنند، تا این حد که وقتی من مشغول تحقیقات میدانی بودم، به علت آغاز جام جهانی، برنامه امتحانات مدارس کشور چهار هفته تغییر پیدا کرد. بیشتر پسران جلو در خانه هایشان فوتبال بازی می کنند و والدینشان ترجیح می دهند آن ها تا جای ممکن به خانه

نزدیک باشند تا هم از امنیتشان اطمینان حاصل کنند و هم دسترسی به آن‌ها برای خریدهای ضروری و تهیه نان شب از نانوائی آسان باشد. عکس مذکور گروهی از پسران با سنین مختلف را نشان می‌دهد که در کوچه به توپ ضربه می‌زنند. فضا تنگ و خاکی است و تماشاگران روی تکه‌های شکسته بتون نشسته‌اند. به نظر می‌رسد قیاسی نهفته بین آن سبک زندگی جوانان که تلویزیون دولتی ایران نشان می‌دهد و در آن ثروت به نمایش درمی‌آید و منظره زندگی تباه و شاید تا حدودی محروم و فضای عمومی تصویر شده وجود دارد.

همین مسئله درباره عکس‌های بعدی نیز صدق می‌کند. عکس شماره ۱۴ یک پارک محلی در مهاباد را نشان می‌دهد و عکاس با لحنی عصبانی می‌نویسد: «تمام آن پول و بودجه‌ای که شهرداری برای نگهداری پارک‌ها و زمین‌های بازی می‌گیرد، کجا می‌رود؟ چرا دولت هیچ توجهی به زندگی بچه‌ها ندارد؟ آیا می‌توان به این‌جا گفت زمین بازی؟» عکس یک پارک



عکس شماره ۱۴: یک پارک بازی محلی در مهاباد

بازی متروکه را نشان می‌دهد، با زمینی گل‌آلود، وسایل بازی خراب، و انبوه آوار و مصالح در گوشه و کنار آن. در زیرنویس عکس نوشته شده است که تاب‌های شکسته و دیگر وسایل بازی برای بچه‌ها خیلی خطرناک هستند و اشاره به تصادفی دارد که در شهر بازی مهاباد رخ داد که یک چرخ فلک بزرگ سقوط کرد و باعث کشته و مجروح شدن ده‌ها تن از کودکان و والدینشان شد. این شهر بازی از سال ۱۳۸۲ تعطیل شده است. عکاس سوژه چنین پرسشی را مطرح کرده است: «چرا باید چنین اتفاقی رخ دهد و آیا شهرداری نباید به بهسازی شرایط پارک‌ها و زمین‌های بازی توجه بیشتری نشان دهد؟»



عکس شماره ۱۵: یک پارک بازی در ارومیه

عکس شماره ۱۵ در ارومیه، شهر همجوار و مرکز استان، گرفته شده است، هنگامی که عکاس در یک سفر یک‌روزه با خانواده‌اش به آنجا رفته بود. در این تصویر، فضاهای بازی مهاباد با تجهیزات تازه، براق، و تمیز ارومیه مقایسه شده است، چمن تازه کاشته شده است و تاب‌ها و دیگر

وسایل همین اواخر رنگ شده‌اند. به نظر می‌رسد زمین و وسایل بازی، باوجود سادگی و معمولی بودن، تازه هستند و از آن‌ها به‌خوبی نگهداری می‌شود. پسر گزارشگر این زیرنویس را برای عکس نوشته است: «چرا نباید پارک‌های شهر ما مثل این زیبا و محافظت‌شده باشند؟» همچنین در توضیح عکس می‌خوانیم: «مقامات شهری حواسشان به کارشان نیست و دولت پول بیشتری در ارومیه خرج می‌کند، چون مرکز استان آذربایجان غربی است» و این می‌تواند کنایه‌ای به ترکیب قومیتی شهر ارومیه باشد که عمدتاً ترک‌زبان و شیعه‌مذهب‌اند.

تلویزیون دولتی ایران عمدتاً در حال پخش موسیقی‌های سنتی و نیمه‌مدرن مجاز است و در نماهنگ‌های آن‌ها تصاویر طبیعت و آبشارهای سبز و خرم و نیز زندگی شهری از خیابان‌های تهران نمایش داده می‌شود که معمولاً خانواده‌ها در پارک‌ها برای گردش و تفریح جمع شده‌اند یا بچه‌ها در شهر بازی مشغول بازی‌اند. این تصاویر با زندگی در نقاط مختلف ایران متفاوت است و چنین بازنمایی‌ای از کشور و خدمات عمومی در مناطق دارای امکانات نظیر پایتخت و شهرهای بزرگ به این معنی است که جوانان واقعیت‌های زندگی خود را در تصاویر نمی‌بینند، بلکه مدلی از واقعیت ارائه می‌شود که احساس می‌کنند از آن محروم مانده‌اند و توقع دارند که همان امکانات برایشان فراهم شود.

۳. تفاوت‌های جنسیتی

یکی از دخترها پروژه‌اش را درباره‌ی دیگر دختران نوجوان و با تمرکز بر این مسئله انجام داد که دختران چه نظری درباره‌ی پسران دارند. وی در مقدمه‌اش بر این پروژه چنین نوشته است: «هدف من از انجام این پروژه گزارش خبری این است که بگویم دخترها و پسرها نباید با هم رابطه داشته باشند.

اگر واقعاً دلشان می‌خواهد، عیبی ندارد ولی اگر نمی‌خواهند که آبروی خود و خانواده‌شان را به باد بدهند، نباید این کار را بکنند. من نمی‌دانم چرا یک دختر یا پسر که در یک خانواده مرفه رشد کرده چنین کاری می‌کند. آیا فقط برای تفریح است؟ یا برای لذت است؟ چرا تکالیف مدرسه‌شان را انجام نمی‌دهند و به خانواده‌شان احترام نمی‌گذارند؟ از پدر و مادرشان نمی‌ترسند؟ من می‌دانم که نمی‌ترسند. خب، حداقل از خدا که باید بترسند. همه این کارها گناه هستند. از شما می‌خواهم که به حرف‌هایم فکر کنید. اگر سود بردید، خیلی خوب، اگر نه...»



عکس شماره ۱۶: تصویر دختری بعد از «تراژدی» به هم زدن رابطه‌اش با دوست‌پسرش که از سوی دوستانش دل‌داری داده می‌شود.

اگرچه این گفته‌ها و نوشته‌ها تا حدودی افراطی به نظر می‌آیند و شاید بتوان آن‌ها را نماینده طرز فکر محافظه‌کار و سنتی جامعه شهری دانست که با مدرنیسم فاصله دارد، ولی گزارشگر نوجوان در کارش ذوق نمایشی

برجسته‌ای نشان داده است که تحت تأثیر قواعد فرهنگی عامه‌پسند تلویزیون است. رویکرد او به ماجرا پرسیدن سؤال‌های مربوط به آن و درنظر گرفتن جایی محدود برای پاسخ‌ها بود. سؤال‌های متفاوتی مطرح شده بود که برخی مطابق معیارها و استانداردهای عرفی کاملاً شخصی طراحی شده بود، مثل «آیا شما دوست‌پسر دارید؟ کجا و چگونه با او ملاقات کردید؟ آیا او شما را دوست دارد و چقدر؟» سپس گزارشگر نظر افراد را دربارهٔ این که چرا به دوست‌پسر «احتیاج دارند» جویا شده بود، همچنین این موضوع را پرسیده بود که اگر والدینشان از این موضوع مطلع شوند، چه می‌شود. تقریباً در تمام موارد، او پرسیده بود: «چرا به هم زدید؟» و «آیا می‌خواهید فرد دیگری را ملاقات کنید و چرا؟» پیام زیرِ متن گویا یک نوع حکایت اخلاقی است. او هر مصاحبه را با درخواست نصیحتی برای دیگر دختران که تاکنون دوست‌پسر نداشته‌اند به پایان برده است.

عکس‌ها حتی از این هم فراتر می‌روند و حکایت پندآمیزشان روراست‌تر است، جمله‌ای با این مضمون «اگر با «بی‌آبرویی» رفتار کنید، این عاقبتی است که انتظارتان را می‌کشد». نکتهٔ جالب دربارهٔ عکس‌های این قطعه نحوهٔ صحنه‌سازی و جلوهٔ درماتیکی است که دارند و بلافاصله مرا به یاد نمایش احساس زنانه در سریال‌های سطحی و درجه‌پایین معروف ایران انداخت که در آن‌ها، زنان به هر اتفاق غم‌انگیزی با یک حس هیجان و غم اغراق‌آمیز واکنش نشان می‌دهند. در این گونه صحنه‌ها در برنامه‌های تلویزیونی، ناگزیر نمای نزدیکی از چهرهٔ درهم‌پیچیدهٔ بازیگر زن داریم که دستخوش آشفتگی احساسی است. در عکس شمارهٔ ۱۷، شاهد چنین نمای بسته‌ای از یک دختر جوان هستیم که قربانی سوءاستفادهٔ یک پسر شده است و اینک از لحاظ اخلاقی و روانی ماتم‌زده است. از آن‌جا که چهره‌اش پوشیده است، دوربین روی سرِ آویزان او متمرکز شده است و دستمال‌های خیس از اشک‌های مسلسل‌وارش به دورش پراکنده‌اند. در عکس شمارهٔ

۱۷ دختر دیگری را می‌بینیم که دوستانش به او دلداری می‌دهند. جالب این‌که گزارشگر ما برای سوژه عکس‌هایش دخترانی را انتخاب کرده است که لباس سنتی یا پوشش سراپا تیره مدرسه بر تن دارند و این مسئله نیز شاید بیش از هر چیز دیگری، نشانه‌ای از طبیعت صحنه‌سازی شده عکس‌ها در مدرسه باشد. این عکس‌ها نمایشگر هر نکته دیگری درباره هنجارهای موجود روابط جنسیتی در جامعه ایران هم باشند، ترسیمی شگرف و حتی تا حدودی طنزآمیز از نگرش «پسندیده» (مناسب) نسبت به روابط عاشقانه غیرمجاز و عواقب تخطی از چنین نگرشی ارائه می‌کنند. پیام آموزنده و نتیجه هر مصاحبه، که به وسیله عکس‌ها برجسته می‌شود، این است که بیرون رفتن با یک پسر ناگزیر به غم، شرمندگی، و تنهایی منجر می‌شود. کلیت پروژه عمیقاً از تصورات نمایشی مبنی بر شکننده بودن زنان تبعیت می‌کند، چه آن شکلی که در اشکال فرهنگ عامه، مثل تلویزیون، تولید می‌شود و چه آن شکلی که در روابط اجتماعی واقعی تلقین می‌شود.



عکس شماره ۱۷: تصویری از نمای بسته از یک دختر جوان که «قربانی» سوءاستفاده یک پسر شده است و از لحاظ اخلاقی و روانی ماتم زده است.

یکی دیگر از شرکت‌کنندگان کارش را به این موضوع اختصاص داده بود که چرا در بافت خانواده، با دختران متفاوت با پسران رفتار می‌شود. او با گرفتن عکس‌های زیاد، تهیه حجم عظیمی از متن و زیرنویس برای هر کدام از عکس‌ها و نیز مصاحبه‌هایی دقیق با والدین، معلم‌ها، و دختران و پسران، یک کار عکاسی خبری جامع انجام داد.

او در مقدمه پروژه‌اش چنین نوشته است: «اگر آن‌ها (والدین) پسرها را بیرون مدرسه دخترانه ببینند، به سادگی می‌گویند عیبی ندارد، جوان است، ولی اگر دخترشان را ببینند که به یک پسر نگاه می‌کند فاجعه است. حتی شاید او را به زور از مدرسه دریابورند و در خانه نگه دارند. خب به هر حال، دخترها همیشه در خانه نگه داشته می‌شوند تا کارهای خانه‌داری را یاد بگیرند، در حالی که پسرها و مردها بیشتر وقتشان را در خیابان و هوای آزاد می‌گذرانند و در نهایت معلوم می‌شود که شبگرد هستند. ولی دخترها چون زندانی‌اند، وقتی اتفاق بدی می‌افتد از خانه فرار می‌کنند. بیشتر اموال خانواده به پسرها می‌رسد و حق طلاق در اختیار شوهر است. به نظر من، تمام حقوق زنان فقط در قالب متن نوشته شده و در عمل، هیچ کدامش دیده نمی‌شود. موقعیت‌های کاری کمتری برای زنان وجود دارد و دائماً به آن‌ها گفته می‌شود که مراقب اطرافشان باشند.» در ادامه او منظورش را با سند و مدرک ثابت می‌کند که در هنگام برگزاری نمایشگاه در سالن شهرداری، مشاهده می‌شود که پسرها اغلب تنها حاضر می‌شوند، ولی دخترها یا همراه با خود داشتند یا در گروه‌های بزرگ حضور داشتند.

به نظر می‌رسد این عکاس خبری، در کل کار، سرگرم مستتر ساختن نوعی تردید است که درباره جایگاه «اخلاق» و زنان مستقل در جامعه وجود دارد و همچنین خطرات واقعی یا تخیلی‌ای که پیش روی افرادی است که تصمیم به استقلال می‌گیرند. مثلاً در عین حال که احساس می‌شود این عکاس طرفدار جنبش آزادی دختران است، عنوان می‌کند که حتی پسران و مردانی

که وقتشان را در «خیابان‌ها و هوای آزاد» می‌گذرانند، به شخصیت‌هایی تیره و نادرست یا «شبگردها» تبدیل می‌شوند. جالب این‌که گویا در تصاویری که او انتخاب کرده است - تصاویری که به صورت جفت از آن‌ها استفاده می‌کند تا نقش مردان و زنان را مقایسه کند - مردها به‌طور آگاهانه در سناریویی «غربی» یا به‌نوعی مدرن قرار داده شده‌اند و زن‌ها در بافتی سنتی نمایش داده می‌شوند. ولی حتی با این‌که این قیاس به صورت مستقیم از طریق عکس‌ها صورت می‌گیرد، نمی‌توان چندان قاطعانه تصمیم گرفت که آیا او انتقادش را بیشتر متوجه موقعیت تنزل‌یافته زنان در جامعه ایران کرده است یا جایگاه «بیش‌ازحد آزادانه» ای که در اختیار مردان قرار دارد.



عکس شماره ۱۸: نمادی از مردانگی مدرن

مثلاً در عکس شماره ۱۸، مرد جوانی را سوار بر موتورسیکلت می‌بینیم که حالت و ترکیبی دارد که گویی در حال تقلید از پوستر یک فیلم مشهور هندی عامه‌پسند است. گزارشگرِ نوجوانِ دختر این‌گونه استدلال می‌کند که

تمام پسرانی که با آن‌ها مصاحبه شد، با خودشان خیلی راحت بودند، هر چه می‌خواستند به تن داشتند، مثل «دستبند و گوشواره و گلوبند». در زیرنویس عکس نیز چنین می‌خوانیم: «به این عکس نگاه کنید که حتی این پسر جوان روی موتور هم برای دوربین من ژست گرفت. او خیلی به خودش مطمئن بود و آن قدر اعتماد به نفس داشت که با من صحبت و نظراتش را بیان کند.»



عکس شماره ۱۹: به دخترها اجازه نمی‌دهند تنها بیرون بروند، مخصوصاً به خیابان‌ها و کوچه‌های خلوت و «خطرناک».

دختر گزارشگر حتی تلاش می‌کند «ترسی» را که زنان با آن مواجه‌اند به تصویر بکشد. مثلاً در عکس شماره ۱۹ که احتمالاً در یک بعدازظهر گرم، وقتی بیشتر مردم مشغول استراحت پس از ناهار هستند، گرفته شده است که عکسی تکان‌دهنده است و عنصری شاعرانه در خود دارد، خیابان خلوت است و پشت زن چادرپوش رو به دوربین است که در جاده‌ای دورافتاده و خاکستری به گوشه عزلت عقب‌نشینی کرده است. در زیرنویس عکس می‌خوانیم: «دختران جوان در این اوقات روز نمی‌توانند در مکان‌های عمومی حاضر شوند، چون خیلی امن نیست و باید کس دیگری همراهشان باشد. ولی پسرها چنین محدودیت‌هایی ندارند.»



عکس شماره ۲۰: تصویر دخترانی که برای عکس گرفتن به اجازه خانواده‌شان احتیاج دارند.

در عکس شماره ۲۰، عکاس همین محتوا را درپیش می‌گیرد و به این موضوع اشاره می‌کند که دخترهایی که با آن‌ها مصاحبه کرده است اجازه نمی‌دادند چهره‌شان در عکس‌ها مشخص باشد. این‌جا ما شاهد مکالمه خصوصی خود عکاس و دو دختر دیگر هستیم که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کند و بازهم دخترها پشتشان به دوربین است و سراپا سیاه‌پوش‌اند. عکاس توضیح داده است که دخترها به شما اجازه نمی‌دهند از آن‌ها عکس بگیرید، چون فکر می‌کنند که باید از خانواده‌شان اجازه بگیرند.

ازسوی دیگر، در عکس شماره ۲۱، گروهی از پسران جوان و بچه‌های کوچک دیده می‌شوند که مشغول بازی در خیابان هستند. آن‌ها تقریباً ژست گرفته‌اند و اگرچه یکی از آن‌ها مستقیماً به دوربین نگاه می‌کند و لبخند بر لب دارد، فرد سمت راستی جدی به‌نظر می‌رسد و نگاهش به پایین است. کوچک‌ترین بچه، در وسط، ماسکی از نوع «فیلم‌های هیولایی» بر چهره دارد، ولی هیچ محتوایی برای این کار به ما ارائه نمی‌شود. به هر روی، عکاس تصمیم گرفته است تصویر نامتعارفی را ضبط کند که ازقضا چشم ما



عکس شماره ۲۱: تصویر پسران کوچکی که در خیابان بازی می‌کنند و یکی از آنان ماسکی بر صورت دارد.

را هم می‌گیرد. او، خود، در زیرنویس عکس چنین نقل کرده است: «به این پسر بچه نگاه کنید که ماسک حیوانات را بر چهره دارد. اگر من این ماسک را بپوشم و به خیابان بروم، خدا می‌داند که مردم پشت سرم چه چیزهایی که نمی‌گویند.» مجدداً در تحلیل این نظر مردم می‌مانیم که آیا او از فقدان آزادی برای زنان، در مکانی به نظر خودش مملو از خطرات بالقوه، چه اجتماعی و چه مادی، برآشفته است یا از این وقاحت که حتی پسر بچه‌ها هم رفتاری «ناپسند» دارند.

به‌علاوه او با گفتن این جمله که «به هیچ دختری اجازه داده نمی‌شود تنها بیرون برود یا آن‌ها حتی نمی‌توانند بدون اجازه عکس بگیرند»، درباره موقعیت زنان در مهاباد کلی‌گویی می‌کند، حال آن‌که در واقع خود او و تعدادی از دوستانش از این «امتیازها» بهره‌مند بوده‌اند. به هر حال، تلاش او بر این است که توجه ما را به مشکلاتی معطوف کند که زنان مهاباد در زندگی روزمره با آن‌ها مواجه‌اند، ولی برخلاف ادعای ابتدایی‌اش مبنی بر تمرکز بر

رفتار با زنان در زندگی خانوادگی که اتفاقاً می‌توانست روشنگر نابرابری‌های نهادینه‌شده هم باشد، در هیچ‌کدام از عکس‌هایش کوچک‌ترین اشاره‌ای به این مسئله به چشم نمی‌آید.

در نهایت یکی دیگر از بچه‌ها، که اتفاقاً خواهرش هم در کلاس حاضر بود، پروژه‌اش را با موضوع حجاب و این‌که چرا داشتن آن برای زنان ضروری تلقی می‌شود ارائه داد. او حجم زیادی مصاحبه، از طیف متنوعی از افراد تهیه کرده بود که شامل زنان پیر و جوان، خانواده‌ها، و حتی روحانیان محلی در مساجد می‌شد و از آن‌ها درباره این موضوع پرسیده بود. موضوع جالب درباره درک او از شرایط، که احتمالاً بر کار نیز تأثیر گذاشته است، این بود که مادرش یک کرد عراقی بود که در دهه ۱۳۶۰ شمسی با خانواده‌اش به ایران فرار کرده و سپس با یک کرد ایرانی ازدواج کرده بود. دختر گزارشگر به عنوان بخشی از پروژه، با مادرش مصاحبه کرده بود و او در پاسخ گفته بود که او در عراق مجبور نبود حجاب داشته باشد، چراکه تحمیلی از سوی دولت اعمال نمی‌شد و در ادامه گفته بود که پوشیدن روسری را دوست ندارد، ولی در ایران به این کار مجبور است، چون انجام ندادنش خلاف قانون این کشور است. او همچنین اضافه کرده بود که اگر حق انتخاب داشت، اجازه نمی‌داد دخترش حجاب داشته باشد. عکاس خبری جوان در مقدمه‌اش بر این کار عنوان کرده است که خود او هم حجاب را دوست ندارد، ولی در مدرسه و اماکن عمومی مجبور به رعایتش است، ولی هروقت فرصتی گیرش بیاید، روسری‌اش را برمی‌دارد، مثلاً در خانه یا عروسی‌ها. او همچنین با دختران دیگری نیز مصاحبه کرده بود که نظرهای مشابهی داشتند.

جذاب‌ترین اتفاق درباره این کار، نحوه برخورد رئیس کانون و واکنش دختر جوان به ایشان بود. با شکل گرفتن این دیالوگ ناگفته، چیزی که برجسته شد دشواری‌هایی بود که رفتار تحمیلی و مجاز و نیز اظهارنظرهای عمومی را احاطه کرده است. برای افتتاح نمایشگاه در سالن شهرداری، تمام



عکس شماره ۲۲: تصویری از دختران محجبه در یکی از جشن‌های مدرسه

پروژه‌ها توسط رئیس کانون — که از عشایر «منگور» بود و سابقه نظامی‌گری نیز داشت — به‌دقت بررسی شدند. ایشان از برخی مطالب موجود آشفته شد و گفت که برای نمایش حداقل سه تا از پروژه‌ها به «دردسر» خواهیم افتاد. در نتیجه درخواست کرد که بعضی عکس‌ها و نظرها حذف شوند، از جمله همین کار آخر. سرانجام با مداخله من، این دختر پروژه را به خانه برد و از نو شروع کرد. عکس‌های بیشتری گرفت و برخی از زیرنویس‌های عکس‌ها و جزئیات مصاحبه‌ها را عوض کرد و شاید هم برخی را تحریف کرد. وقتی کار را برگرداند، تمرکز کلی کار بسیار تغییر کرده بود. مثلاً در عکس شماره ۲۳، او دوباره از یکی از همان دخترهای قبلی عکس گرفته است که در ابتدا منتقد حجاب بود و گفته بود که آن را دوست ندارد. در عکس جدید، او با حالتی غیرمتعهدانه حجاب دارد و روسری‌اش در حال افتادن از سرش است و موهایش دیده می‌شود (همان شکلی که مخصوصاً در میان زنان مناطق کردنشین ایران متداول است). به نظر می‌رسد که این عکس با

لبخندی شبیه مونالیزا بر چهره فرد، از روی آگاهی و عامدانه ترتیب داده شده باشد و می‌توان نوعی تمسخر را در چهره دختر نوجوان دید. در زیرنویس عکس، از سوژه، چنین نقل قول شده است: «من حجاب را دوست دارم. تمام زنان و دختران باید حجاب داشته باشند.» همچنین یکی از کارهای اصلی با عکسی قدیمی از آلبوم خانوادگی عوض شده بود (رک: عکس شماره ۲۲). این عکس گروهی از دختران مدرسه‌ای را در یکی از جشن‌های سنتی مدرسه به نام «جشن گل‌ها» نشان می‌دهد. تمام دختران نمونه‌ای از این عکس با حجاب کامل اسلامی و چادر و تاج گل بر سر دارند. مشخصاً عکاس به دنبال متناقض‌ترین تصاویر نسبت به گزاره موردنظرش بوده و در توضیح عکس نوشته است: «تمام دوست‌هایم می‌گویند حجاب نداشتن حرام است.» او همچنین نظر مادرش را نیز با این عبارات عوض کرده بود که «ما باید حجاب داشته باشیم، چون به ما آبرو می‌دهد» و از او عکسی جدید با روسری گذاشته بود مغایر عکس اصلی که در آن آرایش داشت و بی حجاب بود و در مراسم عروسی گرفته شده بود.



عکس شماره ۲۳: دختری که نامتعه‌دانه حجاب دارد و لبخندی کنایه‌آمیز بر لبش نقش بسته است؛ «من حجاب را دوست دارم. تمام زنان و دختران باید حجاب داشته باشند.»

پروژه این دختر نوجوان که در مسیر انجام بسیار تغییر کرد، از این جهت که از تصاویر طنزآمیز استفاده کرده است بسیار خوشایند است و با هوشیاری، کنایه را به عنوان ابزاری به کار می‌بندد تا بنیان نظم مسلطی را سست کند که نسبت به آن نقد دارد. حتی با توجه به محدودیت‌هایی که به او تحمیل شد، او راهی پیدا کرد تا عکس‌ها با زبان خود به سخن درآیند و صدا و پیام او را منتقل کنند. این یکی از دلایل اهمیت پروژه این تحقیق و کار من با بچه‌ها در کانون است. از این لحاظ، گزارش نوشتاری و نمایشگاهی که مقدم بر آن بود نسبت به نتایج فرایندی که من و بچه‌ها با هم از سر گذراندیم در جایگاه ثانویه قرار دارد.

تحلیل عکس‌ها

از مطالعه تحلیلی پروژه‌ها مشهود است که چندین عامل فرهنگی قشر جوان را تحت تأثیر قرار می‌دهند و گاهی به شکل فرایندهای متناقض وارد زندگی‌شان می‌شوند. مثلاً تصاویر کلیشه‌ای از «فرهنگ غربی» با دموکراسی و برابری جنسیتی فراگیرش از سوی باورهای مختلف مورد بحث و تقلید قرار می‌گیرد. گویی نوعی تردید اصیل درباره دنیای غرب وجود دارد و غرب در قالب ابزاری نمادین در زندگی این نوجوانان و جوانان ظهور و بروز دارد که به وسیله آن، آن‌ها جامعه خود را می‌سنجند و به عنوان سرچشمه‌رهایی و برتری نگریسته می‌شود که البته فساد اخلاقی و فقدان ارزش‌ها را در پی دارد. این مخمصه‌ای نیست که مختص جامعه ایران باشد، ولی با درک افزایش سوءاستفاده از مواد مخدر و الکل در ایران و کردستان معاصر، به نظر می‌رسد موضوعی دارای اهمیت فزاینده است. همان‌طور که جونز و والاس اشاره کرده‌اند، در سال‌های اخیر در کشورهای غربی نیز یک احساس کلی برای درک رفتار و معاشرت جوانان در قالب مفاهیمی چون «خطر» و

«آسیب‌شناسی» وجود داشته است:

تحت «قوانین جدید» آرایه‌ای احیا شده‌اند که افزایش میزان تولد در نوجوانان، بزهکاری و خشونت یا مصرف الکل و مواد مخدر در نوجوانان را شاخص‌های زوال اخلاقی‌ای می‌دانند که در سقوط ارزش‌های سنتی ریشه دارد، ارزش‌هایی که در زندگی خانوادگی سنتی به‌طور معمول از طریق اقتدار والدین نهادینه می‌شد. «منطق» این بحث به سیاست‌هایی منجر شده است که طراحی شده‌اند تا از «ارزش‌های خانوادگی سنتی» حمایت کنند، از سقوط خانواده جلوگیری نمایند، و حافظ اقتدار و تعهد خانوادگی والدین باشند (Jones & Wallace, 1992, p. 45).

با توجه به این مطلب، رسومی که شاید «سنتی» تلقی شوند از جمله افزایش محدودیت‌ها بر جوانان و به‌ویژه آزادی عمل زنان خارج از محدوده خانه را می‌توان نه در قالب تحکیم ارزش‌های سنتی خانوادگی بلکه واکنشی تازه و در حال شکل‌گیری نسبت به خطر درک‌شده مدرنیته بر فرهنگ جوانان دانست. برخلاف این که در مناطق کردنشین ایران، همواره کنترل والدین بر جوانان و مشخصاً دختران سنگین‌تر و مستقیم‌تر بوده است، در حال حاضر، به همین دلیل، این کنترل رشد فزاینده پیدا کرده است. در طی دورانی که در مهاباد بودم، هرگاه فرصت گفت‌وگو با والدینی را می‌یافتم که نوجوانانشان را برای شرکت در کلاس‌ها همراهی کرده بودند، همواره بخش بزرگی از بحث درباره گرداب مشکلات ناشی از سوءاستفاده مواد مخدر و الکل در جامعه کرد بود. این یک پدیده نوظهور است و خیلی از هم‌صحبت‌هایم اعتقاد داشتند که این سیاست دولت ایران است که مواد مخدر ارزان را وارد مناطق کردنشین می‌کند تا طغیان جمعیت جوان منطقه را کنترل کند.

صرف‌نظر از نظریه‌های توطئه سیاسی، مسائل پیش‌روی جوانان همچنان که در بحث جونز و والاس (۱۹۹۲) مطرح می‌شود، غیراز مورد بارداری نوجوانان (البته این شامل بارداری‌های حاصل از ازدواج کودکان

است. سن ازدواج در ایران برای دختران ۱۵ سال و برای پسران پانزده سال (است)، در ایران نیز در حال پدیدار شدن هستند که البته در گفتمان‌های اجتماعی، احتمالاً این مسائل همچنان با عنوان مشکلات فساد اخلاقی «مدرن» و «غربی» ارائه می‌شوند و در رسانه‌های خبری محلی نیز برنامه‌هایی در قالب مناظره به این موضوع اختصاص می‌یابند. این برنامه‌ها غالباً به شکل‌گیری ذهنیتی از «فرهنگ‌هراسی» کمک می‌کنند که هدفش اصطکاک با خود جوانان است، به‌ویژه نوجوانانی که از خودآگاهی رشدیافته بهره‌مندند و دربارهٔ مسائل اجتماعی نقد دارند. این مسئله، برای مثال، در کاری که به آزادی زنان در فضای عمومی می‌پردازد مشهود است (مشخصاً عکس شماره ۱۹). در این کار، دختر جوان به توصیف نبود امنیتی می‌پردازد که گمان می‌رود در یک خیابان خالی باشد و پسران جوانی که وقتشان را صرف پرسه زدن در فضاهای عمومی می‌کنند این‌طور توصیف می‌کند که به موجوداتی «شبگرد» تبدیل می‌شوند. در کاری که به موضوع دختران و دوست‌پسرایشان می‌پردازد، تمامی افراد از سوی پسرها «مورد سوءاستفاده قرار گرفته» و «دروغ شنیده» بودند (رک: عکس شماره ۱۶ و عکس شماره ۱۷). این‌جا همان جنس مخالف است که بزرگ‌ترین تهدید را اعمال می‌کند، هرچند بازهم در بافت روابط جنسیتی «مدرن» این رابطه خارج از چارچوب ازدواج است. همان‌طور که لابلان (۲۰۰۰، p. ۲۰۱) عنوان می‌کند، رابطه بین استیلا بر محرومیت از فضای عمومی و حق جنسیتی برای زنان در ایده‌هایی از ترس و «امنیت عمومی» «رمز گذاری» می‌شود.

دربارهٔ مصرف‌گرایی مادی نیز به‌واسطهٔ آگاهی از هویت اقلیت متمایز کرد و مولفهٔ فرهنگی منتسب به آن، تنش‌هایی بین تأثیرات مصرف‌گرایی «سنتی» و «مدرن» نمایان می‌شود. این مورد در پروژه‌هایی مشهود است که به نوع پوشش (هم نوع سنتی کردی و هم نوع مذهبی اسلامی) و سلبریتی‌های

محلی در مهاباد می‌پردازند. مثلاً در یکی از پروژه‌ها (رک: عکس شماره ۶)، دخترها طرفدار استفاده از حجاب بودند، منتها درکنار پوشش مدل غربی، و لباس سنتی کردی را قبول نداشتند، ولو این که این پوشش ممکن است فرصت نادری برای رهایی از محدودیت‌های پوشش اسلامی فراهم آورد. عکس‌های این کار نیز (رک: عکس‌های شماره ۱۸۲۱) نقدی بر محدودیت‌های پوشش اسلامی و رفتار پسندیده زنان است. اما درکنار این‌ها، شاهد یک حس عدم رضایت نیز هستیم که درباره رویکرد آزادی بیش از حد پسران و مردانی ابراز می‌شود که ابزار و ادوات مدرن (موتورسیکلت و ماسک هیولا) را به نمایش می‌گذارند. توحیدی (۱۹۹۴)، با اشاره به جامعه ایران، نشان می‌دهد که جنبه‌های «سنتی» و ازپیش‌انگاشته‌شده جامعه، به‌ویژه با فرصت‌هایی برای رهایی زنان، درواقع از زمان انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ چگونه عرضه شده‌اند و چه پیشرفت‌هایی داشته‌اند. به نظر او، مقاومت در برابر اشکال دخالت جویانه غربی در پی آشنایی با مفهوم «غربزدگی» است و وفور ارزش‌های بیش از حد آزادیخواهانه و غربی به تنزل اخلاقی می‌انجامد. این مسئله ازسوی برخی از مراجع به‌عنوان بخشی از گفتمان سیاسی عرضه شده است. توجه به این امر که افکار این‌چنینی تنها در سال‌های اخیر پیش کشیده شده‌اند، ما را به‌سمت مسئله مخالفت‌های علنی‌ای سوق می‌دهد که بین شرق و غرب یا سنت و مدرنیته وجود دارد و به فهمان از رویکرد مبهمی کمک می‌کند که در پروژه‌های عکاسی بچه‌ها و مضمون‌های برآمده از آن‌ها دیده می‌شود. این ایده در قالب مفهوم بومی «دختران ماهواره‌ای» به‌چالش کشیده می‌شود، عبارتی که در توصیف زنان جوان، هم مفهوم تعریف و تمجید و هم تقبیح و تنبیه دارد. دختران ماهواره‌ای کسانی هستند که راه و روش فردی آنان به نظر تحت تأثیر تلویزیون‌های ماهواره‌ای است. آن‌ها شیک و چشم‌وگوش‌بازتر و در عین حال، صمیمی‌تر هستند و «راحت‌تر وارد جمع‌های پسرانه» می‌شوند. در مکالمات مردم که اتفاقی به گوشم می‌خورد، گاه از این

اصطلاح عامیانه استفاده می‌شد.

با این حال، باورها درباره جنسیت در جامعه ایران ناگزیر تحت تأثیر ایده‌های «غربی» برخورد با جنسیت قرار دارد که در پاره‌ای موارد، آرمانی هم شده‌اند. در شرایط حاضر، حتی این اتفاق نیز رخ می‌دهد که در مواردی، این افکار در کنار باورهای چون «مردم عاشق آزادی» قرار می‌گیرد که در آمریکا و بریتانیا، در گفتمان‌های رسانه‌ای بین‌المللی و در واکنش به جنگ علیه تروریسم پدید آمده‌اند. یک نمونه از این مورد در صحبت‌های پسر جوانی دیده می‌شود که در نمایشگاه حاضر بود:

به نظر من، در جامعه ایرانی، امروزه زن مساوی است با کنیز، کلفت و رعیت. در جامعه‌ای که دموکراسی وجود نداشته باشد، نباید آن را به نام کشور حساب کرد. به نظر من، باید اسلام را از آن جدا کرد تا بتوان همه افراد، چه مذکر و چه مونث، را با یک دید و یک نگاه مقایسه کرد (رک: عکس شماره ۲۴).

می‌توان شاهد خطوط موازی بین «دموکراسی» باشیم که تلویحاً به غرب و به‌ویژه آمریکا و نظراتی درباره بهره‌مندی دولت‌های سکولار از آزادی جنسیتی اشاره دارد. اطلاعات زمینه‌ای این قبیل نظرها بی‌شک از رسانه‌های مجازی و خبری‌ای به دست آمده‌اند که از آن سوی مرزها و از طریق ماهواره‌ها و اینترنت به نوجوانان و جوانان ایرانی عرضه می‌شود و مشخصاً در مورد قشر جوان کرد، شاید کسانی را شامل می‌شود که در خانه به رسانه‌های ماهواره‌ای کردهای مهاجر و عمدتاً سیاسی دسترسی دارند و والدینشان در سایه پیشرفت‌های اخیر هم‌زبانان کردشان در کردستان عراق، برخلاف اکثریت جامعه، چندان منتقد ارزش‌های غربی یا «آمریکایی» نیستند.

پروژه‌ای که درباره سلب‌ریتی‌های مه‌باد بودن نیز نشان‌دهنده تأثیرات چندگانه اشکال رسانه‌ای متنوع است. با وجود این که موسیقی عامه‌پسند فارسی رایج‌ترین شکل موسیقی مصرفی قشر جوان است (Shay, 2000, p. 69)،

حتی در مناطق کردنشین نیز تجلیل از موفقیت‌های کردها، که هم طبیعتاً محلی است و هم از طریق رسانه‌های ماهواره‌ای به شکل فراملی مصرف می‌شود، نشان‌دهنده اختلاط اشکال فرهنگی منطقه‌ای، ملی، و بین‌المللی است. با اشاره به رابطه بین مصرف‌گرایی و فرهنگ محلی، درواقع درباره فضایی صحبت می‌کنیم که محل تلاقی دیدگاه‌های جمعی مختلفی است که هرکدام مجموعه توقعات و نیازهای فرهنگی متفاوتی را به این فضا تحمیل می‌کنند. این دیدگاه‌ها در فرایند مذکور، به طرق ویژه‌ای، سازنده هویت محلی نیز هستند. این روند با به‌کارگیری همان دانش پایه‌ای درباره امر محلی، سازمان اجتماعی، و فضایی‌اش آغاز می‌شود و البته باید این دانش را با ارزش‌های همگانی خود غنی سازند و در جهت خلق روایت‌های ویژه از آن محل به‌کار برند. از نظر جوانان، یکی از منابع کلیدی برای تسهیل این روایت‌ها موسیقی عامه‌پسند و سازوکارهای سبکی پیرامون آن است (Bennett, 2000, p. 66).

درمورد نوجوانان کردی که با هم کار کردیم، بخشی از این «دانش» درباره هویت کردی آمیخته با تحسین و مقاومت‌های هرازگاهی در برابر تأثیر فرهنگ غربی مرتبط با سیاست دولتی و حکومتی ایران و عوامل چندگانه دیگر بود. برای مثال، قشر جوان بیشتر جذب موسیقی عامه‌پسند فارسی و گاه ترکی استانبولی می‌شوند و بیشتر در بافت رویدادهای جمعی، مثل جشن عروسی، است که موسیقی کردی می‌شنوند. اگر از آن‌ها بپرسی که آیا در یک جشن عروسی محلی شرکت می‌کنند، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایشان این است که کدام‌یک از هنرمندان محلی (تیپ واژه کردی برای گروه است) در آن مراسم اجرا خواهد داشت که شادتر می‌نوازند تا آن‌ها بتوانند پرنرژی‌تر و با نشاط‌تر برقصند. این یکی از مهم‌ترین موضوع‌های مطرح پیش از چنین رویدادهای جمعی است. رویدادهای مربوط به هویت جمعی کردی لحظات گذرایی از مقاومت در برابر هژمونی ایدئولوژی‌های

دولتی فارسی (ایرانی) و رهایی از آن، مثل قیدوبند عمومی دربارهٔ حجاب داشتن زنان، هستند. ناگفته نماند که حکومت کمتر احتیاج پیدا می‌کند که به تحمیل ارزش‌های بنیادی «اسلامی» مجبور شود، زیرا، برخلاف چند مورد استثنا، نقش خانواده مخصوصاً دربارهٔ صیانت از آبروی خانوادگی، به واسطهٔ فشارهای اجتماعی، تضمین‌کنندهٔ «رفتار مناسب» افراد است.

درکنار این‌ها، تأثیرات متقاطع دیگری نیز وجود دارند که در چشم‌اندازمان برای مقایسهٔ صریح و قاطعانهٔ «شرق» و «غرب» خلل ایجاد می‌کنند، چنان‌که کلیشه‌هایی از این مسئله در سطح بصری کارهای جوانان مشهود است. مثلاً در کارهایی که دربارهٔ لباس کردی و نگهداری از پارک‌ها بودند، به‌وضوح شاهد جریان نهفتهٔ شکل‌گیری هویت از دیدگاه یک جامعهٔ اقلیت تحت حکومت سرکوبگر ایران - که سعی در کم‌رنگ کردن هویت قومی دارد - هستیم. بحث دربارهٔ پارک‌ها نشان‌دهندهٔ جوانه زدن احساس تعلق به یک جمعیت قومی حاشیه‌ای است که ازسوی مسئولان مرکزی، یا فراموش شده است یا تبعض بر آن روا داشته‌اند. اما برعکس، کاری که دربارهٔ حجاب بود (رک: عکس شمارهٔ ۲۲ و عکس شمارهٔ ۲۳)، با اشاره به مادرِ کردِ مهاجرِ عراقی، از احساس مورد تعدی قرار گرفتن رسوم مشخص قومی ازسوی مسئولان مرکزی حکایت دارد. بنابراین فشارها و عواملی که برای همسان‌سازی وارد می‌شوند نه تنها ناشی از تقسیم دوقطبی شرق - غرب است، بلکه به همین میزان نیز در احساس فراگیر از شرایط اقلیت قومی‌ای ریشه دارد که دارای ساختار سیاسی است. مطالعهٔ اخیر دربارهٔ اهمیت اجتماعی و سیاسی حجاب در قالب نماد بومی مقاومت در برابر تأثیرات هژمونیک «غربی»، به تکرار معانی موجود در نزد گروه‌های مختلف جوامع اسلامی توجهی نشان نمی‌دهد. با این حال، تحلیل‌هایی مثل حجاب از ال‌گویندی (۱۹۹۹، p. ۱۸۹) به‌درستی به کاربرد حجاب در جنبش‌های احیای مذهبی اسلام در دهه‌های اخیر اشاره دارد که با «آزادی از هویت‌های

وارداتی و تحمیلی، رفتارهای مصرف‌گرایانه و فرهنگ روبه‌رشد مادی‌گرایی» تبلیغ می‌شود. این مورد تنها دربارهٔ افرادی صادق است که در هستهٔ این جنبش‌ها دارای قدرت بوده‌اند. نوجوانانِ دخترِ کرد، که دریافتشان از محلّ تحت تأثیر عبارات سیاسی دربارهٔ کردها به‌عنوان یک اقلیت در جامعهٔ ایران است، شاید شاهدِ تزویرِ کم‌رنگِ زنانِ «حاضر در مرکز» باشند که به نقد فرهنگ مادی‌گرایی غربی می‌پردازند، درحالی‌که خودشان از همین امتیاز سود می‌برند. ازسوی دیگر، زنانِ کردِ افرادی حاشیه‌ای هستند و قادر نیستند از همان مزایای مادی‌ای استفاده کنند که در اختیار «خواهران» مسلمان ایرانی‌شان است. در هر صورت، استفاده از حجاب در جامعهٔ ایران به‌شدت تحمیلی و غیرداوطلبانه است و ابراز مقاومت در برابر این مسئله در میان کردها رعایت نکردن حجاب و شئون اسلامی آن با بی‌قیدی و احترام ناچیز به عرف پوششی آن یا به‌کلی کنار نهادن آن در صحنه‌ها و مراسمی است که بدون هیچ ناظر بیرونی بیانگر فرهنگ کردی‌اند، مثل جشن عروسی (رک: عکس شمارهٔ ۴).

نظر بازدیدکنندگان نمایشگاه دربارهٔ عکس‌ها

به نام خدا

با عرض سلام

در این نمایشگاه، عکس‌های زیبایی وجود داشت، ولی ترفین آن‌ها خوب نبود و اکثر کارها هم از کامپیوتر داندلود شده بود.

با تشکر

رامین سراجی؛ فرزین عربی

اول از این، نمایشگاه واقعاً جالب بود، به خصوص تابلوهای نقاشی شده. بعداً، از همه جالب‌تر برای من، عکس‌های آقای احمدی بود که در میان آن، تفاوت بین دختران و پسران بود که در حدّ جالبی بود، ولی نظر و عقیده شخصی من این است که اصلاً نباید دختران هیچ‌گونه آزادی بیان و ذهنی داشته باشد، چون در میان رسم است که مرد برای کار و تلاش و زن مخصوص خانه و خدمت به همسر و فرزندانش است. موضوع جالب دیگری این عکس‌های خدمت به پدر و مادر و مناطق فقیرنشین می‌باشد.

هیمن یزدانی

۸۵/۲/۲۵

من پسر = به نظر من، در جامعه ایرانی، امروزه زن = کنیز، کلفت، و رعیت. در جامعه‌ای دموکراسی وجود نداشته باشد، نباید آن را به نام کشور حساب کرد. به نظر من، باید اسلام را از دموکراسی جدا کرد تا بتوان همه افراد، چه مذکر و چه مؤنث، را با یک دید و یک نگاه مقایسه کرد.

من یک همشهری مهابادی هستم. من یک پسر هستم. من در منطقه‌ای فقیرنشین زندگی می‌کنم. ما همیشه در وضعیت نابسامانی قرار داریم، آن‌هم به دلیل سیاست‌های نادرست و غلط این حکومت حاکم است و هم‌اکنون در تحریم اقتصادی به سر می‌بریم.

به نام خدا

دختر: کارهایتان خیلی جالب بود و به‌راستی که من تحت تأثیر قرار گرفتم، چون بسیاری از این عکس‌ها و نامه‌ها که خواندم به‌وضوح می‌توانم بگویم که شاید بسیار شبیه زندگی من و یا بسیار دیگری باشد. نظر من: ۱- درباره فقر باید بگویم به‌راستی مشکل‌ترین واقعه‌ای است که برای هر فرد پیش می‌آید؛ یعنی باعث خیلی کارها می‌شود، حتی خیلی از افراد به‌خاطر فقر به خیلی کارهای نامشروع دست می‌زنند. مثلاً زنی که ازدواج می‌کند و انتظار دارد که شوهرش بتواند او را تأمین کند، ولی او این کار را نمی‌کند می‌تواند که بی‌بندوبار شود و با استفاده از تن‌فروشی و خیلی کارهای دیگر خود را تأمین کند و یا حتی در بعضی از موارد، خود شوهر است که زن را وادار به این کار می‌کند که برای معاش او تن‌فروشی کند. به نظر من، مشکلات زیادی از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، و غیره وجود دارد که می‌تواند جامعه را به فساد بکشانند که این گوشه‌ای از این مشکلات بود. البته عامل بسیاری هم می‌تواند فقر باشد یا مثلاً بعضی‌ها نظر دارند که اگر زن را آزاد کنی، بی‌بندوبار می‌شود و فقط باید در خانه زندانی شود، ولی درحقیقت این‌طور نیست، بلکه این به شخصیت خود طرف بستگی دارد. به نظر، اگر طرف شخصیت نداشت، اگر او را زندانی هم کنی، زیر سنگ می‌تواند خلاف کند، اما اگر آزادی را در بی‌بندوباری و بی‌شخصیتی ببیند، می‌تواند در اجتماع، در خیلی کارها با مردها باشد و به‌طور سالم و تمیز. پس باید بگویم همه‌چیز برمی‌گردد به شخصیت و دید افراد از آزادی که چگونه رفتار کند؛ یعنی اگر فردی از نظر اخلاقی کامل باشد، هیچ‌چیزی نمی‌تواند که او را اخفال [اغفال] کند.

۲ رابطه بین دختر و پسر: این رابطه به نظر من اشکالی ندارد. خوب هر انسانی نیاز به هم‌احساسی دارد. البته با جنس مخالف خود نیاز داری که تو را درک کند و دوستی با جنس مخالف و هم‌جنس زیاد فرق دارد؛ یعنی من فکر نمی‌کنم که هم‌جنس بتواند هر نیازی، البته منظور از نیاز درک کردن، هم‌صحبتی با فردی که شخصیت داشته باشد و نیز من این رابطه را در سن کم درست نمی‌بینم و به نظر من باید

تقریباً سن و سالی داشته باشد، چون این وقت است که هیچ‌کس نمی‌تواند سوءاستفاده کند و می‌توانی فرد مقابل را بهتر بشناسی و بفهمی که چگونه آدمی است، حتی برای زندگی آینده‌ات انتخاب کنی.

با تشکر

دختر: عکس‌ها و پیشنهاداتتان خیلی جالب و تکان‌دهنده بود. حالا چه از نظر روابط اجتماعی، زندگی، امرار معاش، و... به‌راستی که برای چند لحظه آدمی را به تفکر دربارهٔ خود و دیگران وامی‌دارد یا شاید کسانی که در زندگی چه از لحاظ روابط اجتماعی، مسائل مالی شکست خورده‌اند. می‌خواستم به تمام دختران و پسران همشهری خودم بگویم که همیشه مواظب رفتارهایشان باشند. در رابطه‌های خود به دیگران پشت ندهند، چون که دختران رفته‌رفته عشق و محبت را فراموش کرده‌اند و به‌دنبال بی‌بندوباری، روابط نامشروع، جشن و خوش‌گذرانی می‌روند، بدون آن‌که به عاقبت کار شومشان فکر کنند. این را می‌گویم که هم‌سن‌های من فکر نکنند که من آدم بی‌احساسی هستم، نه من هم با احساس هستم، اما تو را به خدا مواظب خودتان باشید، چون که کمین شوم، فساد، اعتیاد، و ایدز در انتظار شماهاست. کافی است که با یک نه گفتن از انجام این کارها خودداری کنید. اگر ثروتمند هستید، از موقعیت خودتان استفاده کنید به‌دنبال کارهای بد نروید. من خودم دختری هستم که ابتدا باوجود این‌که دختر خوبی بودم، ولی خانواده‌ام من را محدود می‌ساختند. فکر می‌کردند که با بیرون رفتن و درس خواندن رفته‌رفته به فساد و تباهی کشیده می‌شوم، اما چون عقل و شعور داشتم، با گذشت سالیان دراز، توانستم اعتماد خانواده‌ام را به طرف خودم جلب کنم و دوباره به تحصیلات بپردازم. شاید سرگذشت خیلی از شماها شبیه من باشد. به هر حال، بیشتر تذکر من به شما دختران در سن‌های حساس زندگی است. من به شما حق می‌دهم که عاشق باشید، اما تو را به خدا، به هیچ‌کس اجازهٔ سوءاستفاده ندهید، با

پیشنهاد پسران چیزی از آن‌ها کم نمی‌شود، اما فقط رفته‌رفته وجود شماس‌ت که به سیاهی کشیده می‌شود. البته به شما حق می‌دهم که اگر بگویید که اکثر خطاها از آن پسرهاست. اما تو را به خدا اگر هم فقیر و ناتوان هستی، سعی کنی که زندگی آبرومندانه داشته باشی، چون که بالاخره روزی هم ما رفتنی هستیم و این کارهای نیک ماست که برجای می‌ماند. این را در نظر داشته باشید که در دنیا گناه‌های بزرگ و کوچک پاک می‌شوند، اما گناه زنا و بی‌بندوباری [باقی می‌ماند].

با تشکر



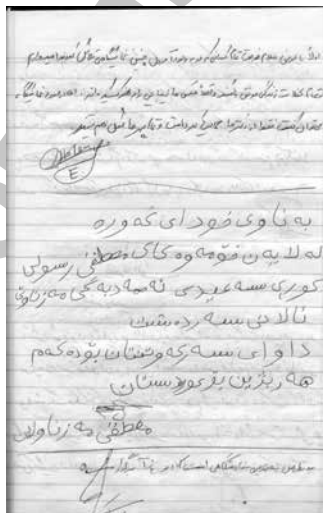
اولاً با عرض سلام خدمت تمام کسانی که در به وجود آوردن چنین نمایشگاهی تلاش کردند. امیدوارم در تمام لحظات زندگی موفق باشند. واقعاً عکس‌ها [ی] زیبایی را به هنر کشیده‌اند. اما در مورد نمایشگاه می‌توان گفت فقط از دخترها حمایت کرده است و تمام پسرها مثل هم نیستند

به ناوی خودای گه‌وره

له لایه خو مه وه کاک مصطفی رسولی. کورې سه عیدی نه ممه دبه‌گی
مه زناوئ یالانی سه رده شت. دا وای سه رکه وتنتان بۆده کهم هه
ره‌ژین بۆکور دستان

مصطفی مه‌زناوایی

به نظر من، این بهترین نمایشگاهی است که در آ. غ برگزار شد.



عکس شماره ۲۶: یادداشتی تعریف‌آمیز به کردی که طبیعتی وطن‌پرستانه و ملی‌گرایانه دارد: «آزادی برای کردستان».

دهستان خوش، زور به که لک بو

بوره و پیتش چونی هونه، بۆ به یوه ندی گرتن له گه ل په کتر بان گشت
مروف، نه مهش ههنگاو یکی جوان بو و جوانتر له وانهش، به شوار بونی
که م ته مه نه کان بو که له داهاتودا متمانه به خویان هه بی خویان له نیو
کۆمه ل دا بسه لمپین و یرای هه مو خالی به قه وهت دیاره، بریکیش خالی
لاواز ده بنیری که نامازه به چهند خال پنیو یسته:

۱- بریا که سینک ری نو پنی نه م زه حمه ت کیشانه ی له بواری نویسی
کوردی کرد بایه تا خو ینده وه یان هاسان تر بو بایه.

۲- هه رچه ند کاره که تان کار یکی نوی به و چاومان پی روون بۆه،
به لام جی جی بونی فی می نیستکی دوگم ده هات، یانی پیوا له ناو
کۆمه ل دا پالی داوه ته وه و ژن به شلاق بی گاری لی ده کیشری
(هه رچه ند نه م زرو فه ی ژن تیا ده زی پاش دهنگی رهوشی خویانه و
خویان ده یان هه وه ی ناوا بژین).

نه دی بۆ لیش ده ده ن و دهش گرین!
هه و آل و ینه کان له چاو نه وه ی که سانیکی ئاماتۆر.

به نام آفریدگار هنر

با آرزوی موفقیت روزافزون برای تک تک عزیزان و هنرمندان، واقعاً
ملت کرد به همچنین هنرمندانی نیازمند بوده و خواهد بود و امیدوارم
که در طول زندگی، چه شخصیتی و چه هنری، موفق و پایدار باشید.

با تشکر

۸۵/۲/۲۵

به نام دانشجوی دانشگاه هستی

الهی شکر، الهی شادیم. الهی شادتر از آن خواهیم شد که توانمندی ها
روز به روز در بین جوانان ما بیشتر و افزون گردد. پس توانمان ده و آن
به که آن ده که هر روز در تمامی سالن ها شاهد نمایشگاه هایی از

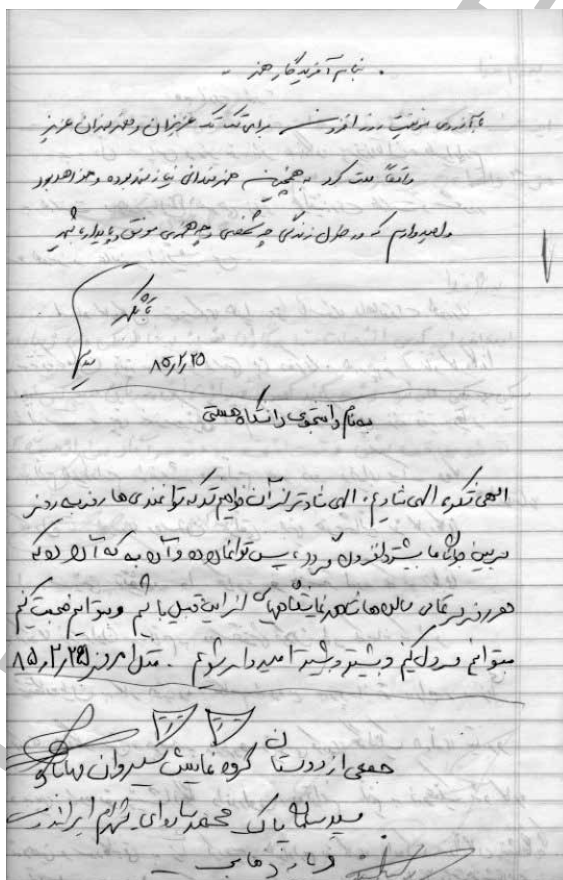
ده کتان خویش ز قوربه که نکر بو
 بو به ده و پیش چون هوهر بو پیو، یوئی گرتن که دل یاکتر
 یال گشت معروف شمش هم گداگن جوان بو و جوانه لواندن
 به کار لونی کرم نه من کان بو که لداها تو دا ممانه به نزل
 همن و خزان له نو کو متل راجه لیسین و نواهی همو
 خانی به قدمت دیاره بر تلبش خانی لاداز ده بیری که شاماره
 به چند خال بو لیسنه ۱- بریا که سنگ خطه نه یکی ری نویین
 شاماره هشت لیسنه ۲- دیواری نویسی کردی کردایه تا خونه و دیوار
 هاکان تر بو یاب ۳- هر چند کاره که مال کارتی نوی به و چاهان
 پت روون بو ده به نام جی جی بوئی می نویسنی دوگم ده هات
 یانی بیو له نو کو متل دا یاتی واره نه ده و شون به لاق به نگاری
 لی ده کسیری (هر چند شام زروفی زن تیا ده می پاتی
 ده گنی ره و شتی خزان و خویان ده یان هوسی شادا بزین)
 شادی بو لیش ده دن و ده شکرین ؟!
 هه وال و نیکان له چاو شوه می کس سکی شاماره

عکس شماره ۲۷: یادداشتی به زبان کردی که مضمون آن چنین است: «خیلی ناراحتم که بعضی از نوشته‌های کردی پر از غلط بودند و این توهین به زبان کردی است. ضمناً نظرات شما در مورد زنان یکطرفه است.»

این قبیل باشیم و بتوانیم صحبت کنیم، بتوانیم درددل کنیم و بیشتر و بیشتر امیدوار شویم، مثل امروز، ۸۵/۲/۲۵

جمعی از دوستان گروه نمایش سیروان مه‌باد

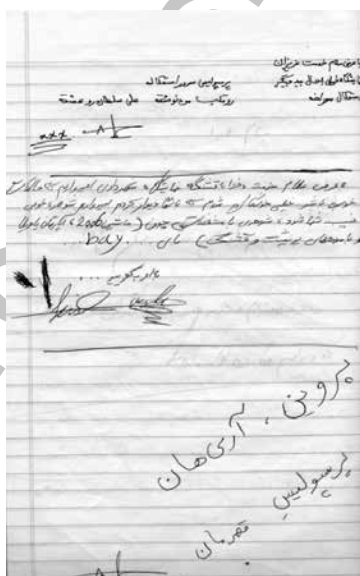
سید سامان پاک؛ محمد ساروای؛ شهران ایراندوست؛ فریار ذهابی



با عرض سلام خدمت عزیزان
نمایشگاه خوبی باحال بید، جیگر
پرسپولیس سرور استقلال
استقلال سوراخه رو قلب من نوشته علی سلطان رو عشقه

با عرض سلام خدمت دخترانه قشنگه [دختران قشنگ] نمایشگاه
شهرداری، امیدوارم که حالتان خوب باشد. خیلی خوشحال شدم که
با شما دیدار کردم. امیدوارم شوهره [شوهر] خوبی نسیب [نسیب]
شما شود، شوهری با مشخصاتی چون (ماشین ۲۰۰۶، آپارتمان یا
ویلا و با موهای پر پشت و قشنگ) بای Buy ...
به او بگویید ...

پروین، آری هان
پرسپولیس قهرمان



عکس شماره ۲۹: نشانه‌های زندگی نوجوانی؛ مکالمات عشوه‌گرانه نوشته‌شده در دفتر میهمان، در کنار شعارهای فوتبالی

NOT FOR DISTRIBUTION

نتیجه‌گیری

جوانان و نوجوانان کرد، در عین قرار گرفتن در میان این دیدگاه‌های متقاطع، انواع متنوعی از تصاویر را در زمینه‌های مختلف به کار می‌گیرند، کنشی که شاید با دیگر جوانان دنیا در آن اشتراک داشته باشند^۱. یکی از این موارد استفاده از کلیشه‌های جنسیتی ثابت زن - مرد است که بدون شک به همان میزان، به واسطه ایده‌هایی درباره فرضیات غربی جنسیتی و در محور آن‌ها پدید آمده است که توسط ساختارهای جنسیت در بافت کردی، ایرانی یا اسلامی وجود دارد. بحث نادر (۱۹۸۹) درباره رابطه بین کلیشه‌های مختلف نشان‌دهنده تأثیر آن‌ها بر نقش زنان است. به اعتقاد او، نظریه‌های سنتی درباره شرق‌گرایی باید مورد بازنگری قرار گیرد «تا در برگرنده این اندیشه نیز باشد که غرب نیز برای دنیای اسلام وجود دارد و در آن قیاس، تضادی که

۱. رک:

Baumann, Gerd, (1996), *Contesting Culture: Discourses of Identity in Multi-ethnic*. London Cambridge: Cambridge University Press.

مقاومت زنان را کنترل و محدود می‌کند نقش مهمی ایفا می‌کند... و ساختار جنسیت را به شکل محصولی از بیناکنش بین دو دنیای مذهبی بزرگ، یعنی غرب اروپایی و شرق عرب، شرح می‌دهد» (Nader, 1989, p. 325).

این نکته از آن نظر نیز اهمیت دارد که نشان‌دهنده نحوه نادیده گرفته شدن تأثیرات متنوع فرهنگی و اقلیتی در زندگی روزمره مردم ازسوی دیدگاه تقابل انگارانه شرق - غرب، «عرب» و «اروپایی» است. با این حال، جنسیت مضمون فراگیری است که تقریباً در تمام پروژه‌های جوانان جریان دارد، همان محور اخلاقی‌ای که در پروژه متکدیان خیابانی نیز دیده می‌شود و برخلاف این که در ابتدا به سوءمدیریت دولتی اشاره دارد، ولی تمایل به ترسیم مرز بین نقش‌های زنانه و مردانه مناسب در فضای عمومی و خصوصی نیز در آن به چشم می‌آید. این دیدگاه مسلماً مختص جامعه اسلامی یا ایرانی نیست و شبیه آنچه است که پاسارو از قیدوبند رفاه در جامعه آمریکا نقل می‌کند: «بزرگداشت خانواده هسته‌ای و ایدئولوژی‌های حول جنسیت به گونه‌ای همگرایی دارند که فرد بی‌خانمان را بیشتر، موضوع تحقیر قرار دهند تا این که ایجاد همدلی کنند» (Passaro, 1997, p. 159) و با توجه به این گرایش که متکدیان متقلب یا حتی ثروتمند دیده می‌شوند، در این جا نیز مسئله همین است. ازسوی دیگر، متکدی زن در قالب نقشی که باید در جامعه ایرانی برعهده گیرد و چالش‌های پیش‌رویش در مقام یک زن، توصیف می‌شود. آیا این انتقاد نیز یکی دیگر از عرف‌های اجتماعی برای بیان رفتار جنسیتی است یا مقررات تبعیض‌آمیز دولتی درباره منطقه‌ای محروم؟

روابط جوانان با نهادهای قدرت، یعنی خانواده و جامعه و دولت، تثبیت شده نیست و همین موضوع شاید یکی از دلایلی باشد که آن‌ها نسبت به جایگاه خودشان در جامعه و آرای «مناسبی» که به عنوان بخشی از این نقش می‌توانند و باید ابراز کنند، تردید دارند. مید (۱۹۶۴) در کار کلاسیکش از قوم‌نگاری جوانان، بلوغ در سامائو، به این بحث می‌پردازد که انتقال از شرایط

کودکی به بزرگسالی لازم نیست با احساس بیم و به طور اغراق آمیز نشان داده شود. در واقع او اعتقاد دارد که این امر با هنجارهای فرهنگی ای ساختار بندی می شود که در جوامع غربی، نسبت به نقش و مسئولیت های اجتماعی که بزرگسالی به همراه دارد، موضع چندان واضح و قاطعی ندارد. نوجوانان کرد، خصوصاً از همان سن کم، مشارکت فعالانه ای در امور منزل دارند که همسو با نظر مید درباره مسئولیت های تعریف شده آشکار و مواجه شدن با آنها در دوران جوانی است. به جوانان خانواده، وظایف مشخصی درباره انجام امور خانه یا خرید محول می شود که معمولاً در مورد جنسیت های متفاوت فرق دارد. مثلاً دخترها یاد می گیرند که چطور غذا حاضر کنند یا سفره شام و نهار را بچینند، خانه را تمیز کنند و کارهایی از این قبیل، در حالی که وظایف پسرها بیشتر خارج از خانه است، مثل ایستادن در صف های ارزاق عمومی محل و خرید نان و گوشت و دیگر مایحتاج غذایی. به نظر می رسد که نقش های تثبیت یافته مردان و زنان در مهاباد به چشم می آید. ضمناً پسران وظایف بیشتری، و نیز آزادی بیشتری، دارند که موجب خروج بیشتر آنان از محیط خانه می شود و به این ترتیب، از کودکی با فضای خیابان و خارج از خانه ارتباط بیشتری برقرار می کنند. از این رو، شاید چندان تعجب آور نباشد که مضمون فضای عمومی و استیلای مردان بر آن در بسیاری از کارهای دختران جوان جریان دارد. آن گونه که لابلان نشان داده است، «محیط های تفریحی شبه عمومی و شخصی، مثل باشگاه ها و بارها، قواعدی را تحمیل می کنند که به طور ویژه، به گونه ای طراحی شده اند که زنان را طرد کنند. هر چند این هنجارهای آشکار تبعیض جنسیتی به میزان زیادی از بین رفته اند، ولی فضای عمومی همچنان انگاره مردانه خود را حفظ کرده است. امروزه فضاهای عمومی، مثل خیابان ها و پارک ها، همچنان حوزه مردانه قلمداد می شود و بیشتر این فضاها «تحت مدیریت» مردان قرار دارد، زیرا مردان بیشتر و آزادانه تر از این فضاهای عمومی استفاده می کنند» (LeBlanc, 2000, p. 207).

با این حال، آن‌گونه که مید دربارهٔ ساموآ شرح می‌دهد، در جوامعی که کاملاً پیشاصنعتی نیستند و در مقیاس بزرگی تحت تأثیر ارزش‌های اسلامی شکل گرفته‌اند، شاهد گرایش مشابهی به دوران بزرگسالی به مثابهٔ زمان اغتشاش، استرس، وفجایع بالقوه هستیم. اشارهٔ مید به ذهنیت آزاد نسبت به روابط عاشقانه و جنسی بزرگسالان و آزادی تجربه در آغاز بزرگسالی در میان ساموآیی‌ها، دقیقاً نقطهٔ مقابل تجارب قشر جوان در کردستان ایران است که در آن، جدایی بین دو جنس و ممنوعیت روابط، به بهانهٔ خطرات رابطهٔ جنسی، مراقبت می‌شود. از این منظر، شاید افکاری که دربارهٔ خطرات موجود در روابط مردانه - زنانه پیش از ازدواج وجود دارد، چندان غافلگیرکننده نباشد. «ایده‌آل‌های» رفتار زنانه را - که در آن واحد، نمایشی، دراماتیک، و نیز تا حدودی آمیخته با خجالت و درون‌گرایانه است (رک: عکس شمارهٔ ۷، عکس شمارهٔ ۱۶، عکس شمارهٔ ۱۷، و عکس شمارهٔ ۲۰) - می‌توان با احساس اضطرابی مقایسه کرد که با دوران بزرگسالی «غربی» و نمایش زندگی روزمره در آن آمیخته است. شاید در آن، نکتهٔ جالبی نیز در روند جاری کودک‌انگاری نقش زنان در بزرگسالی مستتر باشد، همان حالتی که در رفتارهای سطحی و پرکرشمهٔ بازیگران زن ایرانی، همچون هدیه تهرانی و دیگر ستاره‌های سریال‌های تلویزیونی، تجلی پیدا می‌کند.

در نقطهٔ مقابل، پسران در طی فرایندی یکسان و در دوران خدمت سربازی، آمادهٔ حضور در جامعه می‌شوند، همان دورانی که در طی آن، حکومت مستقیماً در شرایط انتقال از جوانی به بزرگسالی مداخله می‌کند (Sinclair-Webb, 2000; Kaplan, 2000). پس از این دوران، اگر آن‌ها حرفه‌ای کسب نکنند یا تصمیم به ادامهٔ تحصیل نگیرند، عموماً - آن‌گونه که در کردستان رایج است - یا جذب کسب‌وکار خانوادگی می‌شوند یا با کمک خانواده، مغازه‌ای کوچک باز می‌کنند و به کار مشغول می‌شوند.

تأثیر برهم‌زندگی ثبات مدرنیزاسیون بیشتر بر مسئلهٔ نقش زنان قابل تأمل

است. از لحاظ سنتی، زنان تنها از طریق ازدواج به بزرگسالی منتقل می‌شدند، ولی امروزه، برخی از آن‌ها یکی دو سال قبل یا بعد از بیست‌سالگی از خانواده جدا می‌شوند تا تحصیلاتشان را ادامه دهند و به این ترتیب، تا حدی استقلال اقتصادی کسب می‌کنند. حال آن‌که مشکل بیکاری، به‌طور کلی در منطقه کردستان، نرخ بالایی دارد و برای زنان، موقعیت‌های کاری کمتر و کمتری در حوزه عمومی یا بخش خصوصی، که عمدتاً قلمرو مردانه تلقی می‌شوند، وجود دارد (Tohidi, 1994).

با این اوصاف، در تمام موارد، شاهد نقش دولت در اجتماعی‌سازی جوانان از جوانی به بزرگسالی هستیم. در مهاباد نیز از طریق تجارب جوانان و تحت تأثیرات سیاسی آموزش‌های دریافتی از والدین، دال بر ضرورت مقاومت یک اقلیت قومی در برابر مداخلات دولتی، همان فرایندی انتقال می‌یابد که عموماً فرض می‌شود (Jones & Wallace, 1992; Kaplan, 2000; Sinclair-Webb, 2000). بزرگسالانی که در نمایشگاه سالن شهرداری حضور یافتند، از طریق عکس‌های عکاسان نوجوان، قادر به مشاهده نگرش جدیدی به فرهنگ محلی شده بودند و از این فرصت برای انتقال پیام خود نیز استفاده می‌کردند، درحالی‌که برای جوانان فرصتی پیش آمده بود تا روابط اجتماعی بیشتری داشته باشند و بیش‌ازحد معمول خوش بگذرانند. یکی از مردان میانسال حاضر در نمایشگاه پیام زیر را در دفتر مهمان به‌یادگار گذاشت:

این کار عالی بود و من متعجب شدم که چطور توانستید در معرض دید عموم قرارش دهید؟ این کارها فقط بخش کوچکی از زندگی کردی را نشان می‌دهد. با توجه به مسئله زنان، ما نه تنها ازسوی حکومت بلکه ازسوی مردم خودمان هم مورد تبعیض قرار گرفته‌ایم. ضمناً وقتی عکس‌های آشغال‌ها در خیابان و نحوه نگهداری از مدارس را می‌بینی، متوجه می‌شوی که دولت اهمیتی برای مردم یا منطقه قائل نیست و همچنین ما خودمان هم مراقب یکدیگر نیستیم. هیچ مقام رسمی به کردها داده نمی‌شود. این کارها نشان

می‌دهند که چطور جوانان ما حرام و اسیر مواد مخدر می‌شوند (رک: عکس شماره ۲۶).

به گمان برخی نیز «انتقال ملایم» - که توسط مید شرح داده شده است - در دنیایی به سرعت در حال جهانی شدن که جوانانش، بی توجه به موقعیت جغرافیایی شان، سعی دارند به کمک وسایل تکنولوژیک مدرن همگام با پیشرفت‌های اطرافشان حرکت کنند، چندان قابل دفاع نیست. در مهاباد، جوانان تحت تأثیر نمونه محلی هویت کردی و مهابادی قرار دارند، ولی در عین حال، در معرض جریان‌های فراملی رسانه‌های مهاجر کردی و فارسی، فیلم‌های هندی بالیوودی و آمریکایی هالیوودی و نمونه ایرانی هویت اسلامی و مقاومت در برابر استیلای خارجی (مثلاً آمریکایی) نیز هستند. این امر، اگرچه فاصله زیادی با آن‌ها دارد، ولی تأثیر شگرفی بر آنچه که می‌پوشند، موسیقی‌ای که گوش می‌دهند و نحوه برقراری ارتباطشان با یکدیگر می‌گذارد. رسانه‌ها نیز قطعاً در این میان نقش دارند و به این ترتیب، ایران جمهوری اسلامی، بین دو قطب آشکارا متضاد فرهنگی، به سوی امر بومی و مذهبی یا فرهنگ عامه‌پسند جهانی که عمدتاً از سوی غرب صادر می‌شود، آشفته مانده است (SrebernyMohammadi & Mohamma-di، 1994، p. 187). در واقع در دنیایی که به سمت جهانی شدن پیش می‌رود، تأثیرات رسانه‌ها و تناقضاتی که می‌توانند برانگیزند بسیار فراتر از تقابل ساده بومی با مداخلات رسانه‌های غربی است.

همان‌طور که در پروژه‌های مربوط به طلا (کالایی که قیمتش تحت تأثیر نهادهای جنسیتی سنتی و همچنین وقایع پیش‌روی ایران در عرصه جهانی است) و سوءمدیریت حوزه عمومی درباره فقر و فضاهاى سبز قابل مشاهده است، قشر جوان در مناطق مرزی ایران درگیر و در بند مسائل مهم‌تری از سیاست منطقه‌ای و جهانی است و با ترس و بدگمانی نهفته و فراگیری دست‌وپنجه نرم می‌کند که فضای عمومی «خطرناک» و فراموش‌شده این

مناطق آن را پدید آورده است. موضوع ترس درباره امنیت کودکان، که تفکر والدین را شکل می‌دهد و درعوض بر نحوه دریافت جوانان از محیط‌های فیزیکی و اجتماعی نیز تأثیر می‌گذارد، در بافت گفتمان‌های سطح حاکمیت حول عناصر «مشکوک» (متکدیان، دگراندشان سیاسی و دزدها) و خطرات بالقوه رشد می‌یابد. به نظر می‌آید که این امر و اعتقاد به توطئه و تأثیرات منحنی «خارجی» و «مدرن» را می‌توان مستقیماً به جوی واسطه موجود و گفتمان تقابل با غرب و مخصوصاً تحریم‌ها یا هجوم نظامی احتمالی آمریکا به ایران مرتبط دانست. هرچند زیر سایه پیشرفت‌های اخیر کردهای عراق به همکاری آمریکا، شاید کردهای ایرانی با دیده تردید به این مسئله نگاه کنند، ولی لحظاتی هم هست که ازسوی آن‌ها، احساس همبستگی با ایران و دفاع از آن ابراز می‌شود.

در نهایت این که حتی در مواردی که ازسوی خود بچه‌ها به رفتار «مناسب» و راه‌ورسم هدایت اسلامی یا سنتی کردی اشاره می‌شود، اشکال مقاومت روزمره‌ای نسبت به آن‌ها وجود دارد. نمونه‌های بصری ارائه شده، خود، نشان‌دهنده ایده‌آل‌های رفتار مناسب و در عین حال، انحراف‌های مختلفی از آن هستند که شاید بتوانیم آن‌ها را «رونوشت‌های پنهان» (Scott, 1990) گروهی بنامیم که امیال و صدایشان درون خانواده و ساختارهای جنسیت، عرف اجتماعی در محل‌های عمومی، و قیدوبندهای دولتی مهار شده است. ازاین‌رو، شاید نمونه‌های رسمی «مناسب»، «سنتی»، و «مدرن» در عمل و رفتار با یکدیگر در تناقض باشند. در زمان کار میدانی در محیط آزادتر کلاس، شواهد مستقیمی از این مسئله، خندیدن بلند و رابطه پر از ناز و کرشمه بین پسران و دختران، دیده می‌شد. با این که متن همراه عکس‌ها گاهی به مضامینی چون «شرف» و «آبرو» اشاره دارد، شاید خود عکس‌ها، هم ازسوی تولیدکننده و هم در حوزه عمومی، مورد خوانش متفاوتی قرار بگیرند. این جا نیز مجدداً توان چندصدایی بودن عکس‌ها خاطرنشان می‌شود. به

اعتقاد پینک، «یک عکس واحد شاید مورد استفاده‌های متفاوت شخصی یا «قوم‌نگارانه» قرار گیرد، حتی شاید دربرگیرنده معانی ظاهراً متناقضی باشد» (Pink, 2001, p. 151). نوجوانان مهاباد نیز مسلماً تحت تأثیر اخباری که از سوی حاکمیت پخش می‌شود و کتاب‌هایی که در مدرسه مطالعه می‌کنند قرار دارند و در زمینه یک پروژه — که البته روی آن نظارت سازمانی نیز وجود داشت، ولی تا حدودی به آن‌ها صدایی در حوزه عمومی اعطا کرده بود — شاید چاره‌ای جز بازتولید صدای قدرت نداشتند. در عین حال، به روش‌های موشکافانه و گاه غیرمنتظره‌ای، مقاومت خود در برابر این سازوکارهای ازپیش طراحی شده را ابراز می‌کردند.

منابع

- Baumann, Gerd. (1996). *Contesting Culture: Discourses of Identity in Multi-ethnic*. London Cambridge: Cambridge University Press.
- Bennett, Andy. (2000). *Popular Music and Youth Culture: Music, Identity and Place*. London: MacMillan Press.
- Collier, John Jr. and Malcolm Collier. (1986). *Visual Anthropology: Photography as a Research Method* Albuquerque. University of New Mexico Press.
- El-Guindi, Fadwa. (1999). *The Veil: Modesty, Privacy and Resistance*. Oxford: Oxford University Press.
- Fischer, Michael M.J. and Mehdi Abedi. (1990). *Debating Muslims: Cultural Dialogues in Postmodernity and Tradition* Madison. University of Wisconsin Press.
- Jones, Gill and Claire Wallace. (1992). *Youth, Family and Citizenship* Buckingham. Open University Press
- Kaplan, Danny. (2000). *The Military as a Second Bar Mitzvah: Combat Service as Initiation into Zionist Masculinity* (in M. Ghoussoub and E. Sinclair-Webb eds.). *Imagined Masculinities: Male Identity and Culture in the Modern Middle East* London: Saki Books, pp. 127-145.

- LeBlanc, Lauraine. (2000). *Pretty in Punk: Girls' Gender Resistance in Boys*. Subculture New Brunswick: Rutgers University Press.
- Lyde, Jean and Ivo Strecker. (2006). *Men and Women on Both Sides of the Camera* (in M. Postma and P.I. Crawford eds.), *Reflecting Visual Ethnography: Using the Camera in Anthropological Research* Leiden: CNWS Publications, pp. 138-156.
- McDowall, David. (2000). *A Modern History of the Kurds*. London: I. B. Tauris.
- Mead, Margaret. (1964). *Coming of Age in Samoa: a Psychological Study of Primitive Youth for Western Civilisation*. New York: William Morrow and Co.
- Nader, Laura. (1989). *Orientalism, Occidentalism and the Control of Women*. *Cultural Dynamics*, II (3), pp. 324-355.
- Passaro, Joanne. (1997). *You Can't Take the Subway to the Field!: Village Epistemologies in the Global Village* (in A. Gupta and J. Ferguson eds.), *Anthropological Locations: Boundaries and Grounds for Field Science* Berkeley: University of California Press.
- Paider, Parvin and Erika Freidl. (2006). *Has the Islamic Revolution in Iran Subjugated Women?* (In R.L. Welsch and K.M. Endicott eds.), *Taking Sides: Clashing Views in Cultural Anthropology* Dubuque: McGraw-Hill, pp. 189-207.
- Pink, Sarah. (2001). *Doing Visual Ethnography*. London: Sage Publishing
- Rouch, Jean. (2003). *Cine-Ethnography* Minneapolis (ed. and translated by Steven Feld). University of Minnesota Press.
- Scott, James. (1990). *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts* New Haven. Yale University Press
- Shay, Anthony. (2000). *The 6/8 Beat Goes On: Persian Popular Music from Bazm Qajariyyeh to Beverly Hills Garden Parties* (in W. Armbrust ed.) *Mass Mediations: New Approaches to Popular Culture in the Middle East and Beyond*, Berkeley: University of California Press, pp. 47-72.
- Sinclair-Webb. (2000). *Our Bulent is Now a Commando': Military Service and Manhood in Turkey* (in M. Ghousoub and E. Sinclair-Webb eds.), *Imagined Masculinities: Male Identity and Culture in the Modern Middle East* London: Saqi Books, pp. 65-90.

- Sreberny-Mohammadi, Annabelle and Ali Mohammadi. (1994). Small Media, Big Revolution: Communication, Culture and the Iranian Revolution Minneapolis. University of Minnesota Press.
- Tohidi, Nayerah. (1994). Modernity, Islamisation and Women in Iran (in V.M. Moghadam ed.). Gender and National Identity: Women and Politics in Muslim Societies, London: Zed Books, pp. 110-147.
- Van Bruinessen, Martin. (1992). Agha, Sheik and State: The Social and Political Structures of Kurdistan, London: Zed Books.

NOT FOR DISTRIBUTION

سپیدی این صفحه برای توست...



ن — ش — ر — م — ه — ر — ی

منتشر کرده است:

شعر

بی آنکه از چشم‌هایم بخوانی (شعرهای اروتیک چپ) • آنا ماریا روداس؛
برگردان: علی اصغر فرداد

این شهر دیگر جای ماندن نیست • محبوبه زرگر

بی شکوفه، بی گیلان • نازنین شاطری پور

استیگماتا • م.ع. سبحانی

تورا حافظی • نیما نیا

دیوان ژاله • عالم تاج قائم مقامی

آخرین زن لوت • اعظم بهرامی

دهان مُرده • ناما جعفری

۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی

می‌افتم از دستم (فارسی و ترکی) • شاعر: سهیلا میرزایی؛ مترجم: رقیه

کبیری

هم‌رقص باد • نازنین شاطری پور

بوسه‌ی اسمانی • کرولاین مری کلیفد؛ برگردان: سپیده زمانی

آوازه‌های فالش کشورم • فیروزه فرونی

در صدای تو می‌دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ برگردان: بهرنگ قاسمی

پرواز ایکاروس • هلیده دومین؛ برگردان: علی اصغر فرداد

ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت صفائی) • به‌کوشش حسین دولت‌آبادی

سوار بر قایق حیات • سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی

تلفظ برهنگی زن در ماه • نرگس دوست

رَعشه‌های خوف، رَخشه‌های خُجسته • سیاوش میرزاده

اینجا برقص • حسن حسام

مرا به آبها بسپار • کتی زری بلیانی

آوازه‌های زیبایی‌ات • شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
یکی به آبی عمیق می‌اندیشد • حمزه کوتی
مرا با چشمان بسته دوست بدارید • پومن شباهنگ
دل به دلبری افتاد • کوروش همه‌خانی
یک گل آبی رنگ، رنگ لبخند خدا • موژان صغیری
تکه‌ای از قلب خدا • موژان صغیری
رد پای طلایی • موژان صغیری
آذرخش آذر این • دارا نجات
هنوز • مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر • بهرام غیاثی
در همه شهرهای دنیا زنی است • نیلوفر شیدمهر

جستار

شناخت و مدیریت خود • سام آریا
یک تصویر ارگانیک از یک نمونه • تام تُر
مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهرور رشید
دفترهای دوکا • شهرور رشید

داستان فارسی

رمان

خاطرات آسفالت • میلاد ظریف
تهران در آغوش برلین • فرزانه سید سعیدی
رویای ایرانی • انوشه منادی
آخ • فاطمه میر عبداللهی
زیر درخت دابلین • پرهام مطبوع
عقرب‌کشی (ماه پیشانی) • شهریار مندنی‌پور
مادیان سرکش • مژده شبان
انتقام با احترام گرفته شد • امین کاظمی
شروه • ماندانا انصاری
اهالی خانه پدری • علی اصغر راشدان
حضور در مجلس ختم خود • علی اصغر راشدان
تادانو • محمدرضا سالاری
ویرانگران • رضا اغنمی

تا آخرین مین زمین • عیسی باز یار
همسر اهو خانم و دوست دخترهای من • سوسن غفیار
خودسر • بهرام مرادی
طلا • بهار بهزاد
دندان هار یک روایت آشفته • مظاهر شهامت
دوار • میثم علیپور
هنوز از اکالیتوس های یونسکو خون می چکد • عیسی باز یار
آن سوی چهره ها • رضا اغنمی
الیشا • فرزانه حوری
بوته های تمشک (والش کله) • محمد خوش ذوق
سندروم اولیس • رعنا سلیمانی
پیش از تریدید • فهیمه فرسایی
بگذار زنده بمانم • بردیا حدادی
مریم مجدلیه • حسین دولت آبادی
توکای آبی • حامد اسماعیلیون
شب جمعه ایرانی • جواد پویان
آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته اند • مهدی مرعی
خانه بان • مریم دهخدایی
گذار (در سه جلد) • حسین دولت آبادی
ما بچه های خوب امیریه • علیرضا نوری زاده
چشم باز و گوش باز • زکریا هاشمی
لیورا • فریبا صدیقیم
سلام لندن • شیوا شکوری
اوروبروس • سپیده زمانی
اثر انگشت • رئوف مرادی
کبودان • حسین دولت آبادی
خون اژدها • حسین دولت آبادی
مرداب • رضا اغنمی
باد سرخ • حسین دولت آبادی
چوبین در • حسین دولت آبادی
ایستگاه باستیل • حسین دولت آبادی
اشک های تورنتو • سیامک هروی
سرزمین جمیله • سیامک هروی

گرداب سیاه • سیامک هروی
بوی بهی • سیامک هروی
سیب را بچین • لیلی ناهیدی آذر

داستان بلند

دوگانه‌ی زنی که خوابش نمی‌برد • آزاده دواچی
پا چراغ • علی اصغر راشدان
ماه تا چاه • حسین آتش‌پرور
خانه پدری • علی اصغر راشدان
پنج زن • محمد عبدی
دهان‌شدگی • بهناز باقری

مجموعه داستان کوتاه

هوس ماهی سفید در مرداب • بهار بهروزگهر
حضرنامه ابرقو • رسول نفیسی؛ تصویرگر: بابک گرمچی
داستان‌های سوسمارنشان • گردآورنده: رضیه انصاری
قصص الحيوانات • هادی طاهری
انصراف از نقره‌شویی • آرش تهرانی
جزیره‌ای‌ها • نازی عظیمی
حجم ناتمام عشق • ترانه مومنی
خب، یک چیزی بگوید! • خلیل نیک‌پور
مجسمه‌ساز فلورانس • هادی طاهری
حسن آباد • حمید فلاحی
نیلا پرتوی • مهسا عباسی
بعد از آن سال‌ها • حسن حسام
کارنامه احیاء • حسن حسام
روز چهل و یکم • هلیا حمزه
مردگان سرزمین یخ‌زده • بهار بهروزگهر
در من زنی زندگی می‌کند • مژده شبان
القبای گورکن‌ها • هادی کیکاووسی
روزی که مادر سگ شدم • نوشابه امیری
هلنا گذاشت و رفت • سانا نیکی‌یوس
مردی آن‌ور خیابان زیر درخت • بهرام مرادی

خنده در خانه‌ی تنهایی • بهرام مرادی
 آن زن بی‌آنکه بخواهد گفت خدا حافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی
 • عزت‌گوشه‌گیر
 روزی روزگاری رشت • مه‌کامه رحیم‌زاده
 داستانی برای مردگان • رضا نجفی
 گرد بیشه • رضا مکوندی
 کلاغ‌های پایتخت • لیلا اورند
 ریچارد براتیگان در تهران • حامد احمدی
 پشت چشمان یخ‌زده • نگار غلامعلی‌پور
 اما من حرف‌امو تو دلم می‌گفتم • فرامرز سیدآقایی
 دو زن در میانه‌ی پل • نیلوفر شیدمهر
 کافه در خاورمیانه • سعید منافی
 اشک‌های نازی • رضا اغنمی
 سیندرلا بعد از نیمه شب • فرزانه گلچین
 سوت • فریبا منتظر ظهور

داستان ترجمه

رمان

افسونگر، ناباکوف و شادی • لیلی اعظم زنگنه، ترجمه‌ی رضا پور اسماعیل
 خانه‌ی سیاهان • محمد حیاوی، ترجمه‌ی علی حسین‌نژاد
 سرای شایندر • محمد حیاوی، ترجمه‌ی غسان حمدان
 پرنده شب • اینگه بورک بایر، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
 حرام‌زاده‌ی استانبولی • الیف شافاک، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
 گواپا • سلیم حداد، ترجمه‌ی فرزام کوهسار
 سودایی • جی.ام. کوتسی، ترجمه‌ی محسن مینوخرود
 مجازات غزه • گیدئون لوی، ترجمه‌ی فرهاد مهدوی

داستان بلند

آلتس لند • دورته هانس، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
 زن تخم مرغی • لیندا. دی. کرینو، ترجمه‌ی میم. دمادم
 گنگستر • کلایو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه‌ی فریده چاجی

تاریخ پژوهش نقد و نظر
 اندیشه‌ورزی‌ها • جلال ایجادی

فردیت در عطار، تصوف ایرانی و عرفان اروپایی • کلودیا یعقوبی؛ ترجمه‌ی
آرش خوش‌صفا

خانه‌ای با در باز • کامیل احمدی

ایران • فخرالدین شوکت؛ ترجمه‌ی رضا طالبی

تواریخ آل عثمان • درویش احمد عاشقی (عاشق پاشا زاده)؛ ترجمه‌ی رضا
طالبی

ایران و انقلاب مشروطه • احمد آغا اوغلو؛ ترجمه‌ی رضا طالبی

آرامنه و ایران • میرزا بالا محمدزاده؛ ترجمه‌ی رضا طالبی

آذربایجان و انقلاب • محمد شریف افندی زاده؛ ترجمه‌ی رضا طالبی

نشانه‌گذاری‌ها در عزا داران بیل • س س سیفی

جامعه‌شناسی آسیب‌ها و دگرگونی‌های جامعه‌ی ایران • جلال ایجادی

کریستوفر هیچنز و تونی بلر: آیا دین منشأ خیر است؟ • برگردان: محمدرضا
مردانیان

گفتگوی بلند با آدونیس • نینار اسبر، ترجمه‌ی محمد جواهرکلام

سوزنی سمرقندی • صدری سعدی

ترور به نام "خدا" (نگاهی به تروریسم حکومتی جمهوری اسلامی ایران) •
پرویز دستمالچی

آموزش عالی، جنسیت و تحولات اجتماعی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۵۷) •
ناهید حسینی

جستارهایی جامعه‌شناختی درباره‌ی داستان امروز ایران؛ از بامداد خمار
تا توکای آبی • مهرک کمالی

از ادبیات تا زندگی • احمد (سالم) خلفانی

زن درون (نوشتاری روانکاوانه در باب زنانگی) • رافائل ای. لویز - کورو؛
برگردان: فرشته مجیدیانی

زن در بوف کور؛ نگاهی به نقش و کارکرد زن در بوف کور اثر جاودانه‌ی
صادق هدایت • ابراهیم بلوکی

تندیس سگ ورجاوند (یکی از کهن‌ترین زیورهای زرین سرزمین ما ایران)
• یدالله رضوانی

نقدی بر ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران • پرویز
دستمالچی

واگرایی عمیق در خاورمیانه • تیمور کوران؛ مترجم: سیدمهدی میرحسینی

نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی • امامعلی رحمان

بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه‌شناختی قرآن • جلال ایجادی

داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) • کامیل احمدی

نوندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجادی
شکل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام • حسین آتش‌پرور
رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم. نازا)

دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف
افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان

مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های
هخامنشی، ساسانی و خوارزمشاهی • گردآورنده: فریدون قاسمی
واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) •
آزاده دواچی

در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دهنی
سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی
ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان
جایزه گنکور) • نیلوفر دهنی
کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف

آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی
ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌نژاد
چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه
پهلوی) • هوشنگ عامری

غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) •
الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور
زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی
آن‌شی گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذنجی)
کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)
جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)
خرافات به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد •
علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به‌کوشش مسعود میرشاهی
بانگ نروزی در پرده‌ها • مسعود میرشاهی
نور مایل و سایه‌ها • نسرین ترابی (مجموعه مقالات)
سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

ادبیات کلاسیک

«قصه‌ی سنجان» داستان قرار به دینان بی‌قرار در هند • مهدی مرعشی
رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) • به کوشش باقر مؤمنی

هنر مدرن، نقاشی و عکس

دلدادگان مدارچاپی؛ مجموعه آثار پی‌سی بی‌مینیا تورآرت • رضا رفیعی‌راد
منظومه‌ی ناپیوند واله، گی • شعر-داستان از الهه رهرونی؛ نقاشی حبیب مرادی
سفر ایشتنار به دنیای زیرین • نجوا عرفانی
من آنجا پشت خورشیدم • منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)
تازیانه بر باد • مژن مظفری
این است بدن من مجموعه آثار هنر مفهومی • رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان

دالی و آیین‌های رازآلود • خسرو کیان‌راد؛ تصویرگر: هاجر مرادی
بیژن و شیر زخمی • نیلوفر دهنی
نابغه‌ی کوچک • فریبا صدیقیم
لولو و جوجو • نرگس نمازکار

آموزش

زندگی امن در کنار میدان مین • عیسی بازیار

نمایشنامه

فیل‌ها تنها می‌میرند (نمایشنامه‌ای در سه پرده) • شهرام رحیمیان
ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در-بین • گردآوری و ترجمه:
مازیار هنرخواه

طنز فارسی

لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) • به کوشش:
هوشنگ اسدی
قلیم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثار پرویز شاپور) • به انتخاب: کامیار
شاپور، فرناز تبریزی
خاطرات
در آرامش مسیح • زهراترابی‌نژاد

اندیشه در قفس • مصطفی تراکمه
 رسول • رضا نیمروز
 جنگ و زندگی • هاشم روزی
 میان دو دنیا (خاطراتی از سه سال اسارت در سلول‌های انفرادی قرارگاه
 اشرف) • رضا گوران
 من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... • عباس منشی‌رودسری؛ به کوشش
 بانو صابری
 گذر عمر (خاطرات یک پرستار) • فرزانه جامعی
 می‌دلم می‌خواهد بخوابم • مهشید جهانبخش
 زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی) • فرشته خلیج هدایتی
 آرزوهای کال (در سه جلد) • فرانک مستوفی
 روزی که پیر شدم • نوشابه امیری
 مالا (در دو جلد) • محمد خوش‌ذوق

سفرنامه
 از رمی جَمَرات • مرتضی نگاهی
 به سوی طَبَس (۱۹۵۹) • ویلی شیرکلوند؛ ترجمه: فرخنده نیکو، ناصر زراعتی

کتاب‌های عربی
 بارِ بودا (مجموعه قصص قصیره) • سبیده زمانی، ترجمه: علی حسین نجاد
 اَحدَهم یفکُرُ بَما أعمق • حمزه کوتی

کتاب‌های کوردی
 راویژی مژ • مجموعه اشعار کوروش همه‌خانه؛ برگردان: ئه‌رسه‌لان چه‌له‌بی

Novels

Shooting in Buckhead • Written by Nahid Kabiri, Translated by
 Sanam Kalantari

The Legend of the Passageways of the Sandstruck Villa • Written by
 Donya Harifi, Translated by Arash Khoshshafa

Dog and The Long Winter • Written by Shahrnush Parsipur, Translated
 by Shokufeh Kavani

Tales of Iran • Feridon Rashidi

Sharia Law Shakespeare • Feridon Rashidi

The Mice and the Cat and Other Stories ● Feridon Rashidi
The Outcast ● Feridon Rashidi
Half Eaten Biscuit ● Banafsheh Hajazi
The Individuals Revolution ● Amir Heidari
Uneducated Diary by A Minded Man ● Matin Zoormad

Poetry

Unfinished Today (A collection of 50 years contemporary Iranian poetry) ● Translated by Roozhin Nazari, Kaveh Jalali
The Divine Kiss ● Carolyn Mary Kleefeld, Translated by: Sepideh Zamani
Another Season ● Freydown Farokhzad, Translated by Nima Mina (German and English)

Drama

The Others ● M. Chitsazan
Perhaps Love ● Mark Hill

Research - History

Terror In The Name Of God ● By Parviz Dastmalchi; Translated by Avidah Motmaen-Far
The Forbidden Tale of LGB in Iran, A Comprehensive Research Study On LGB ● Kameel Ahmady
The Right to Primary Education for Children with Disabilities in Iran ● Parastoo Fatemi
The Forgotten Conquerors (Tales from the castle of the moat) ● George Sfougaras
Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran And The World That We Live In ● Touraj Daryaei

Memoir

The Trouble Maker ● Mike Payami
Persian Letters ● Mehrdad Rafiee



MEHRI PUBLICATION

Research * 56

Conformity and Resistance in Mahabad

Media Consumption, Conformity and Resistance: A
Visual Ethnography of Youth in Iranian Kurdistan

Kameel Ahmady

British Library Cataloguing Publication Data:

A catalogue record for this book is available from
the British Library | ISBN: 978-1-914165-48-1|

|First Edition: Mehri Publication, 2021. 100.p |

|Printed in the United Kingdom, Winter 2021|

|Book & Cover Design: Mehri Studio |

Copyright © Kameel Ahmady, 2021

© 2021 by Mehri Publication Ltd. \ London.

All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or
transmitted in any form or by any means,
electronic or mechanical, including
photocopying and recording, or
in any information storage or
retrieval system without the
prior written permission
of Mehri Publication.



www.mehripublication.com

info@mehripublication.com



Conformity and Resistance in Mahabad

Media Consumption, Conformity and Resistance: A
Visual Ethnography of Youth in Iranian Kurdistan

Kameel Ahmady

Conformity and Resistance in Mahabad

Media Consumption, Conformity and Resistance:
A Visual Ethnography of Youth in Iranian Kurdistan

Kameel Ahmady

پژوهش حاضر از نمونه‌های بصری ارائه‌شده نشان‌دهنده ایده‌آل‌های رفتار مناسب و در عین حال انحراف‌های مختلفی از آن است که شاید بتوان آن را «رونوشت پنهان» گروهی نوجوان مهابادی نامید که امیال و صدایشان درون خانواده و ساختارهای جنسیتی، عرف اجتماعی در مکان‌های عمومی، و قیدوبندهای حکومتی مهار شده است.

ISBN: 978-1-914165-48-1



9 781914 165481

007213



www.mehripublication.com